



نوشته های این شماره:

- ۱ ص طبقه کارگر فرانسه رو در روی دولت سرمایه داری
- ۱۲ ص فدائیان خلق در سرایش «وحدت»
- ۲۴ ص دو شعر
- ۲۶ ص دو مقاله از و. ا. لنین:
- ۳۰ ص مارکسیسم و رفرمیسم
- ۳۲ ص حزب غیر قانونی و فعالیت قانونی

طبقه کارگر فرانسه رو در روی دولت سرمایه داری

بهمن آزاد، تیر ۱۳۹۵

مدتی است که مبارزات رو در روی طبقه کارگر فرانسه برای مقابله با دست اندازی های دولت این کشور به حقوق کارگران، اوجی تازه یافته است. تظاهرات متناوب با شرکت صدها هزار نفر در سراسر کشور همراه با اعتصاب هایی که فعالیت بخش هایی از مؤسسات اقتصادی کشور را فلج می کنند، هر روز در حال گسترش است. دعوا بر سر چیست؟ چرا کارگران که در اعتصاب بخشی از درآمد مورد نیاز زندگی خود را از دست می دهند، این چنین مقاومت می کنند و حاضر نیستند به سر کار خود بازگردند؟

مشاجره بر سر چیست؟ مشاجره بر سر قانون کاری است که دولت به اصطلاح سوسیالیست فرانسه قصد دارد به هر ترتیب شده بر دنیای کار و بر کارگران تحمیل کند؛ حتی با به کار بردن (ماده 3-49 قانون اساسی فرانسه) یعنی با دور زدن قواعد دموکراسی. (این ماده به دولت اجازه می دهد که در مواردی لایحه ای را که به تصویب هیأت وزیران رسیده با قبول مسئولیت دولت، بدون بحث و گفتگو و وارد کردن اصلاحات و رأی گیری در مجلس به اجرا بگذارد مگر اینکه تا 24 ساعت پس از طرح آن، پیشنهادی با امضای حداقل 10 درصد نمایندگان مجلس برای رأی عدم اعتماد به دولت مطرح گردد.)

این قانون کار پیشنهادی چیست، چه تفاوت هایی با قانون کنونی دارد و چرا موجب اعتراض کارگران و نمایندگانشان یعنی سندیکاهای شده است؟

قانون کار کنونی در سال 1946، یعنی بلافاصله پس از پیروزی بر فاشیسم در جنگ جهانی دوم نوشته شد. در آن زمان سندیکاهای کارگری که در مبارزه علیه اشغالگران آلمان هیتلری نقش عمده داشتند بسیار قوی بودند. به علاوه حزب کمونیست فرانسه به علت رهبری مؤثر در مقاومت فرانسه و کسب پیروزی جهانی کمونیست ها در نابود کردن آلمان نازی، از وجهه بالایی برخوردار بود. نتیجه آنکه با حمایت کمونیست ها از سندیکاهای خواست های کارگران، قانون کار کنونی پایه ریزی شد. از آن زمان هر تغییری که در آن به وجود می آمد الزاماً قانون کار 1946 مبدأ قرار می گرفت و هیچ تغییری، از حقوق مندرج در این بنیاد پائین تر نبود.

برای ارتقای خیزش

ما به یاری همه جانبه

انقلابیان پرولتری

نیازمندیم

[ruwo.iran@gmail.com](mailto:ruwo.iran@gmail.com)

ولی مبارزات کارگران برای بهبود شرایط کار پایان نیافت و هر جا که این مبارزات قدرت بیشتری داشتند، کارگران تغییرات جدیدی به این قانون اضافه کردند. این امر موجب شد که به قانون کار اولیه مواد اضافه شود که پس از قریب هفتاد سال مبارزات کارگران، ناهمگونی‌های بسیاری در حقوق قانونی کارگران در رشته‌های مختلف مؤسسات اقتصادی پدید آمد. به علاوه در نتیجه تحول تکنولوژی و پدید آمدن شیوه‌های جدید کار، می‌بایست تغییراتی در قوانین گذشته به وجود آید که حقوق کارگران در این شرایط را نیز مد نظر قرار دهد. خلاصه آنکه باز نویسی قانون کار در جهت ساده و همگون کردن آن اجتناب ناپذیر بود.

**تغییرات پیشنهادی دولت و تفاوت‌های آن با قانون کار موجود:**  
تحت عنوان لزوم باز نویسی و تغییر در قانون کار، دولت فرانسه پیشنهادهایی مطرح کرد که بنیاد کنونی این قانون را که به رغم کمبودهایش به نفع کارگران بود تغییر داده و آن را در جهت هرچه هماهنگ تر با سیاست های جدید نئولیبرالی سرمایه‌داری باز نویسی می‌کند. در زیر نظری به تفاوت‌های طرح پیشنهادی دولت و قانون کار کنونی می‌اندازیم. برای آسان‌تر شدن بررسی و مقایسه، برخی از خصوصیات اساسی دو قانون در جدول زیر درج می‌شوند. در ستون راست جدول، قانون کنونی کار و در ستون چپ، طرح پیشنهادی دولت آورده شده است:

قانون کنونی	طرح پیشنهادی
<b>ساعت های کار روزانه به آسانی زیاد می شوند</b>	
ساعت های روزانه کار، حد اکثر ده ساعت است. با اجازه بازرسی کار، این زمان تا 12 ساعت قابل افزایش است و می‌تواند در طول هفته به 48 ساعت برسد ولی طی 12 هفته نباید از 44 ساعت و استثنائاً از 60 ساعت فراتر رود.	ساعات روزانه کار همچنان حد اکثر ده ساعت است ولی اگر در درون بنگاه توافق شود، می‌تواند به 12 ساعت برسد وگرنه می‌توان از بازرسی کمک گرفت. مجموع کار در هفته حداکثر 48 ساعت است ولی می‌تواند به مدت 16 هفته (به جای 12 هفته کنونی) با توافق در مؤسسه به 46 ساعت برسد. (دولت در نظر داشت با یک توافق ساده در درون بنگاه، کار هفتگی را به حداکثر 60 ساعت برساند. ولی بالاخره این افزایش را به توافق اداره کار وابسته کرد.)
قانوناً ساعت‌های هفتگی کار 35 ساعت است. مزد دریافتی برای ساعت‌های کار اضافی 25% بیشتر است و اگر اضافه کاری از 8 ساعت بالاتر برود، به هر ساعت 50% بیشتر مزد تعلق می‌گیرد. معهداً این اضافه حقوق می‌تواند به 10% تنزل یابد. به شرط آنکه با قرارداد دسته جمعی کار در رشته مربوطه تعارض داشته باشد.	ساعت های هفتگی کار همچنان 35 است ولی مزد اضافی با توافق بین کارفرما و سندیکاها تعیین می‌شود و البته نمی‌تواند کمتر از ده درصد باشد. اگر توافقی حاصل نشد، همان اضافه حقوق 25% و 50% جای خود باقی می‌ماند.
<b>ساعت های روزانه کار کارگران کنتراتی طولانی تر می‌شوند</b>	
فرانسه تنها کشور اروپایی است که در آن کار برخی از کارگران نه به ساعت بلکه به روز محاسبه می‌شود، البته بدون حفاظت در مقابل فشار بیش از حد روزهای کار طولانی. به همین دلیل فرانسه 4 بار توسط کمیسیون اروپایی حقوق اجتماعی محکوم شد. کنترات روزانه [یعنی کار بر اساس	شرکت هائی که کمتر از 50 مزدبگیر دارند مشمول قرارداد جمعی نمی‌شوند. 11 ساعت استراحت پیوسته را می‌توان تکه تکه کرد. (با زیر پا گذاشتن استاندارد های اروپایی).

روز و نه ساعت] شامل 50% کادرها و 13/5% کارگران می‌شود. [کارکنان کنتراتی روز با کارفرما بر سر تعداد روزهای کارشان در سال توافق می‌کنند.]	کارفرما هیچ مسئولیتی برای سلامت و امنیت مزدبگیر، در ساعت های استراحت و روزهای مرخصی ندارد.
<b>زمان کار هر سه سال در میان حساب می شود</b>	
برای پرداخت نکردن اضافه کاری (فراتر از 35 ساعت در هفته)، مدیر مؤسسه میزان ساعت کار هفتگی را هر سه سال یکبار محاسبه می‌کند. اگر ساعت‌های کار بیش از 1607 ساعت در سال باشد، اضافه کاری محسوب می‌شود. در صورت نبودن قرارداد اگر ساعت‌های کار از 151/6 ساعت در ماه فراتر برود، اضافه کاری به حساب خواهد آمد.	با توافق سندیکاها، محاسبه ساعت‌های کار هر سه سال انجام می‌گیرد. وگرنه، محاسبه ساعت‌های کار کماکان باید هر ماه انجام پذیرد. به جز برای شرکت‌های دارای کمتر از 50 مزدبگیر که محاسبه را بر روی چهار ماه انجام می‌دهند.
<b>کاستن زمان مقید بودن به‌کار از زمان استراحت</b>	
فرانسه به خاطر به حساب نیاموردن ساعات کاری که مزدبگیر به صورت کشیک (کاری که حتما باید صورت گیرد) انجام میدهد، به وسیله دادگاه اروپایی حقوق اجتماعی محکوم شد.	قانون جدید، ارزشی برای قرارداد اروپایی قائل نیست و مقید بودن (کار کشیکی) را، همچنان، جزء ساعت های کار محسوب نمی کند.
<b>افزایش زمان کار برای کارآموزان خردسال</b>	
طول زمانی کار روزانه برای کارآموزان کمتر از 18 سال نمی‌تواند از 8 ساعت در روز و 35 ساعت در هفته بیشتر باشد مگر در شرایط استثنائی و با توافق بازرسی کار.	طول زمانی کار روزانه برای کارآموزان کمتر از 18 سال می‌تواند، مطابق با تصمیم کارفرما، تا 10 ساعت در روز و 40 ساعت در هفته برسد.
<b>حق قطع ارتباط اینترنتی به اول ماه ژوئیه سال 2017 حواله می‌شود</b>	
75% مزد بگیران در خارج از محل و زمان کار خود ارتباط اینترنتی برقرار می‌کنند. 50% از کادرها در دوران مرخصی خود کار می‌کنند. 30% هیچگاه ارتباط اینترنتی خود را قطع نمی‌کنند. از دو سال پیش سندیکاها خواهان برقراری ساعت‌های قطع اجباری ارسال پیامک‌های اینترنتی شده‌اند تا زمان استراحت محفوظ بماند و در درون بنگاه، مذاکراتی بر سر شرایط استفاده از وسایل کامپیوتری صورت بگیرد.	حق قطع کردن ارتباط اینترنتی به صورت یک حد اقل در نظر گرفته شد ولی در مذاکرات مربوط به کیفیت زندگی جا داده شد (بدون اجبار برای مشخص کردن مدتی برای قطع فرستادن پیامک). این امر در بنگاه‌های شامل بیش از 300 مزدبگیر به اساسنامه شرکت و گذار شد که توسط کارفرما تهیه می‌شود و اجباری نیست.
<b>زیر سنوال بردن اولویت قانون کلی بر توافق‌های محلی</b>	
قانون کار در رأس همه توافق‌ها و قواعد قرار دارد. اگر توافقی در یکی شاخه‌های فعالیت اقتصادی به دست آمد، این توافق بر قاعده‌ای که در یک بنگاه متعلق به این شاخه جاری است ارجحیت دارد. مگر آنکه توافق‌های به دست آمده در یک شاخه یا یک بنگاه، برای مزدبگیران، مناسب‌تر از قانون پایه تشخیص داده شود. این قاعده در سال 2008 با "قانون فیون"	این قاعده معکوس شده است. به این معنی که توافق حاصله در یک بنگاه بر توافق در یک شاخه و این یکی به نوبه خود بر قانون پایه برتری دارد، حتی اگر این توافق به نفع مزدبگیر نباشد. در بسیاری موارد قانون پایه، خصوصیت تعیین کنندگی دیگر قواعد را دارا نیست و آن‌ها را به توافقات در بنگاه‌ها حواله می کند.

	<p>(نخست وزیر فرانسه در زمان سارکوزی) در رابطه با زمان کار ضربه خورد ولی هنوز در بسیاری از موارد حاکم است.</p>
<p><b>رفتارم به منظور دور زدن سندیکاها</b></p>	
<p>در یک مؤسسه هنگامی قرارداد به تصویب می‌رسد که توسط سازمانهایی که حداقل 50% از مزدگیران را نمایندگی می‌کنند امضا شده باشد. اگر آنها فقط 30 درصد هستند می‌توانند تقاضا کنند که به آراء همه مزدگیران رجوع شود. اگر رفتارم به یک توافق منتهی شود، آنگاه قرارداد منعقد شده و سندیکاهای دیگر حتی اگر 70% مزدگیران را نمایندگی کنند نمی‌توانند با قرار داد مخالفت کنند. به معنی دیگر، حق مخالفت سندیکاهای اکثریت حذف شده و جانشین آن نیز رفتارم در مؤسسه خواهد بود. به علاوه، قاعده اعتبار یافتن یک قرار داد از این پس بر پایه تعداد آراء انتخابات نبوده بلکه فقط به سازمانهای نمایندگی وابسته خواهد شد. علاوه بر همه اینها، قرارداد از این پس برای یک دوره محدود معتبر است و در پایان این دوره باید دوباره بر سر آن مذاکره شود.</p>	<p>یک قرارداد تا زمانی که توسط یک یا چند سندیکا که در انتخابات حد اقل سی درصد آراء را کسب کرده باشند امضا نشود و سندیکاهای دیگر نیز که حداقل 50 درصد رأی آورده‌اند با آن مخالفت نکنند، به حساب نمی‌آید. مدت اعتبار آن نیز نامحدود است.</p>
<p><b>گروه و دور زدن مذاکرات در محل کار، شاخه و بنگاه</b></p>	
<p>قرارداد در یک گروه امکان‌پذیر است ولی بدون قاعده و معیار مشخص. همراه با مالی شدن مؤسسات، محدوده گروه‌ها به‌علت خرید و فروش، شعبه زدن‌ها و بازی‌های پولی که توسط سهامداران انجام می‌گیرند، مرزهای گروه‌ها به سرعت تغییر می‌کنند.</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>● تمامی مذاکراتی که در سطح یک بنگاه (بدون استثنا) برنامه ریزی می‌شوند، با همان شیوه، می‌توانند در سطح یک گروه انجام یابند. قرار دادهای حاصله مستقیماً جانشین قرار دادهای بنگاه متعلق به قبل یا بعد از این مذاکرات گروه خواهند شد.</li> <li>● قرار داد یک بنگاه قرار دادهای شاخه را از بین می‌برند.</li> <li>● بدین ترتیب کارفرمایان آزادی کامل برای تعیین مرزهایی دارند که در مذاکرات برای آنها مناسب‌تر است.</li> </ul>	<p>سطوح مذاکرات که توسط قانون به رسمیت شناخته شده به قرار زیر است:</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>● در سطح یک حرفه؛ که به قراردادهای ملی مربوط به آن حرفه ختم شده و احتمالاً به قانون ملحق خواهد شد.</li> <li>● در سطح یک شاخه</li> <li>● در سطح یک بنگاه و شرکت یا محل کار</li> </ul>
<p><b>ایمنی کار یا اخراج به منظور سوء استفاده؛ تعمیم تهدید به بیکاری</b></p>	
<p><b>قانونی کردن اخراج‌های مغرضانه</b></p>	
<p>حداقل غرامت با یک حداکثر غرامت جایگزین شد. برای همه مزدگیرانی که لااقل 5 سال سابقه خدمت دارند، این حداکثر</p>	<p>هنگامی که قاضی دادگاه کار تصدیق می‌کند که اخراج از روی سوء نیت انجام شده و دلیل "حقیقی و موجهی" ندارد، کارفرما</p>

<p>برابر حداقل کنونی (6 ماه) است. حداکثر غرامت برای اخراج مزد بگیری که بیش از 20 سال سابقه خدمت دارد بیش از 15 ماه مزد نخواهد بود. بدین ترتیب، به نظر سندیکای وکلای فرانسه، نقش قضات برای برآورد کردن "زیان واقعی" محدود می‌شود و در عین حال، مزدبگیر از رجوع به دادگاه دلسرد خواهد شد.</p> <p>بدین ترتیب دولت اخراج‌های مغرضانه را فانونی می‌کند. ایمنی در برابر اخراج مغرضانه، بنیان قانون کار است. اگر هر لحظه امکان اخراج بی‌دلیل وجود داشته باشد، نمی‌توان از احترام به حقوق خود، پرداخت ساعت‌های کار اضافی یا حق آزادی بیان در درون بنگاه دفاع کرد.</p>	<p>را به پرداخت غرامت به مزدبگیر محکوم می‌کند. غرامت با محاسبه‌ی زبانی که رسیده است، با در نظر گرفتن وضعیت و سن مزدبگیر و امکاناتی که برای پیدا کردن شغل جدید دارد، تعیین می‌شود. به همین ترتیب، قاضی می‌تواند به کسی که به تنهایی سرپرستی فرزندی را به عهده دارد، غرامت بیشتری بپردازد تا به مزدبگیری که فرزندی ندارد و با همسرش، دو نفری زندگی می‌کند. قانون حداقلی برابر مزد شش ماه تعیین می‌کند (برای مزدبگیری که بیش از 2 سال سابقه کار در یک بنگاه با 10 مزد بگیر دارد). در سال 2015 قانون "ماکرون" محدود کردن این امتیازات را از طریق تعیین "حداکثر غرامت" پیشنهاد کرد. این پیشنهاد توسط شورای حکومتی رد شد.</p>
---	---

### اخراج به علل اقتصادی

<p>(قاعدتاً صحت ادعای مشکلات اقتصادی توسط بازرسی کار تحقیق می‌شود) در قانون جدید کاهش حجم معاملات یا ارزش سفارشات به مدت یک ماه کفایت تا اخراج به دلایل اقتصادی توجیه شود. علاوه بر این، بررسی مشکلات اقتصادی بنگاهی که به یک گروه تعلق دارد به بنگاه‌های گروه‌هایی که در فرانسه قرار دارند محدود می‌گردد. حتی اگر بخش فعالیت گروه در مجموع خود شدیداً سود آور باشد. یاد آور می‌شویم که محصول اخراج به علل اقتصادی که اغلب به بنگاه‌هایی که سفارش می‌گیرند و نیز به ساکنان ناحیه اشتغال گسترش می‌یابد، به خرج جامعه خواهد بود.</p>	<p>اخراج به علل اقتصادی در شرایطی امکان پذیر است که بنگاه در حال بسته شدن باشد یا به سازمان‌دهی نوینی برای حفاظت در مقابل رقابت نیاز داشته یا تکنولوژی جدیدی به کار گرفته و یا اینکه با مشکلات اقتصادی مواجه باشد. اگر بنگاه جزئی از یک گروه است، واقعیت این مشکلات در مورد تمامی آن بخش از گروه که بنگاه به آن تعلق دارد بر آورد می‌شود.</p>
--	---

### کاهش مزد و افزایش ساعات کار به منظور «نگهداری اشتغال»

<p>علاوه بر آن چه که تاکنون وجود داشت، انواع جدیدی از توافقات می‌توانند به دست آیند که هدفشان حفاظت و یا توسعه اشتغال باشد. بنابراین آنها محدود به بنگاه‌هایی که با مشکلات روبرو هستند نخواهند بود. تنها همین بهانه کافی است که به مزدبگیران کاهش ضمانت‌هایی که هنگام امضای قرارداد داده شده بود (مزد دریافتی، طول زمان کار) تحمیل شود. در عوض نوآوری بزرگی شده است: یعنی اگر مزدبگیری بر طبق این توافق با تغییر قرارداد کارش موافق نباشد، مطابق قاعده اخراج، به دلایل خصوصی اخراج خواهد شد. این ماده روش مطمئنی در اختیار کارفرما می‌گذارد. در واقع در مقابل قاضی، نمی‌توان دلیلی حقیقی و جدی برای اخراج ارائه داد</p>	<p>در شرایطی که اوضاع شرکت با مشکلاتی روبرو شود، کارفرما می‌تواند با سندیکاها برای دست یافتن به یک قرارداد به منظور "نگهداری اشتغال" مذاکره کند. این مذاکرات می‌توانند با دورنمای کاهش دستمزد همراه با افزودن ساعتهای کار برای مدت حداکثر 5 سال انجام گیرند. اگر مزدبگیر اجرای قرارداد را قبول نکند امکان دارد که به علل مشکلات مالی اخراج شود. برای کارفرما این خطر وجود دارد که توسط دادگاه احضار شده و به جریمه سنگین محکوم شود.</p>
---	---

<p>زیرا فقط مخالفت مزدبگیر برای اجرای مفاد توافقنامه کافی است. این ماده با قواعد بین المللی نیز در تضاد است. (مقاله نامه 158 سازمان جهانی کار.)</p>	
<p><b>کنار گذاشتن بخشی از کارکنان بنگاه از موقعیت مزد و حقوق بگیر</b></p>	
<p>در شرایط زیر، کارگر دیگر نمی‌تواند تقاضای مزدبگیر بودن کند:</p> <p>1 - فعالیت او در دفتر تجارت و بنگاه‌ها، فهرست مشاغل حمل و نقل یا اتحادیه برای اخذ حق عضویت در رفاه اجتماعی و کمک هزینه خانوادگی، به ثبت رسیده باشد.</p> <p>2 - ساعات‌های کار و طول زمان اشتغال به کارش را خود آزادانه تعیین کند.</p> <p>3 - رابطه انحصاری میان پلاتفورم و کارگر موجود نباشد.</p>	<p>در صورتی که روابط فرمان‌برداری نسبت به یک کارفرما محرز شود و به اثبات برسد که کارفرما کار یک کارگر مستقل یا یک بنگاه انفرادی را زیر کنترل خود دارد، قیمت‌ها را تعیین و وابستگی اقتصادی انحصاری خود را اعمال می‌کند، می‌تواند او را در زمره مزدبگیران قرار داد.</p>
<p><b>به وجود آوردن یک مفهوم جدید، «مسئولیت اجتماعی» پلات فورم</b></p>	
<p>برای برخی از کارگرانی که مستقل نامیده می‌شوند ولی در واقع امکان دارد مزدبگیر محسوب شوند زیرا اجبار به فرمانبرداری دارند، حقوق اجتماعی حداقل ایجاد می‌شود.</p> <p>شرایط برخورداری از این حقوق:</p> <p>پلاتفورم (که معلوم نیست چه شخصیتی دارد) مشخصات خدمات ارائه شده یا فروخته شده را تعیین کرده و بهای آن را تعیین مینماید.</p> <p>نتایج:</p> <ul style="list-style-type: none"> <li>• پلاتفورم بیمه تصادف کار و آموزش شغلی را به عهده می‌گیرد.</li> <li>• حق امتناع جمعی برای دادن خدمات و ایجاد یک سندیکا.</li> <li>• منازعات به دادگاه تجارت محول می‌گردند.</li> </ul>	<p>کارگران مستقلی که تعدادی از آنها مزدبگیر مخفی هستند، از یک حق بازنشستگی و یک تأمین اجتماعی مینیم (ار. اس. ای) بهره‌مندند و فقط 22% از حق بیمه خود را پرداخت می‌کنند. آنها از هیچگونه پوشش در مقابل تصادف‌های کار یا بیمه به علت کاهش فعالیت (بیکاری) بهره‌مند نیستند و به آموزش شغلی راه ندارند. از هیچ گونه حقی برخوردار نیستند (محدودیت ساعات‌های کار روزانه یا تأمین در صورت پایان قرارداد).</p>

شکایت کارگر حتی به دادگاه‌های عمومی از پیش محکوم بوده و به نتیجه ای نخواهد رسید. با در نظر گرفتن وضعیت بازار کار و مشکل بیکاری که به علت بحران ساختاری سرمایه‌داری و عدم علاقه و پیگیری جدی دولت‌های سرمایه‌داری دائماً در حال گسترش است می‌توان حدس زد که چه سرنوشتی در انتظار کارگر اخراجی نشسته است.

اخراج‌ها مثلاً به علت آزار جنسی یا به علل نژادپرستی و یا هر نوع تبعیض و بی‌عدالتی دیگر اگر به اثبات برسد دیگر از یک

**بازخوانی قانون جدید:** آنچه در بالا آمد، فقط مختصری از قسمت‌های طرح قانون کار است. ولی، در همین مختصر می‌بینیم که در این طرح پیشنهادی، همه جا کارگر به تنهایی و مستقیماً در مقابل کارفرما قرار می‌گیرد که در تمامی تصمیم‌های مختار است و اگر کارگر با یکی از آن‌ها موافقت نداشته باشد امکان دارد فوراً و بدون ارائه هیچ دلیل موجهی توسط کارفرما به بهانه "مشکل اقتصادی خصوصی" اخراج شود. در این صورت دادرسی هم ندارد، زیرا از آنجا که کارفرما مختار است، هرگونه

حداقل (کف) مجازات و غرامت (معادل شش ماه مزد) برخوردار نیست بلکه یک سقف برای غرامت در نظر گرفته شده که برای کارگری که بیست سال سابقه کار دارد معادل 15 ماه مزد است. با این قانون، اخراج کارگر به علت مشکلات خانوادگی یا باردار شدن زنان یا تبعیضات نژادی و غیره می‌تواند تعمیم پیدا کند زیرا که برای این اخراج‌ها کارفرما در مقابل خطر محکوم شدن و جریمه شدن مصونیت قانونی خواهد داشت. بهانه مشکلات اقتصادی بنگاه که اغلب برای اخراج‌های جمعی به کار گرفته می‌شد، با این قانون در مورد یک فرد نیز می‌تواند استفاده شود. یعنی کارفرما می‌تواند یک فرد را به بهانه سود آور نبودن اخراج کند.

برای بررسی اینکه آیا مشکل اقتصادی بنگاه واقعی یا جعلی است دیگر احتیاجی به مطالعه وضعیت اقتصادی همه بنگاه‌های مشابه دیگر وجود ندارد. یعنی اگر کارفرما صاحب چندین بنگاه مشابه سودآور در نقاط دیگر باشد، بررسی ادعای او در مورد غیراقتصادی بودن یکی از بنگاه‌هایش به همان یک بنگاه محدود می‌شود. به این ترتیب راه برای کسب اجازه اخراج‌های جمعی به بهانه اقتصادی باز می‌ماند.

ساعت‌های کار به صلاحدید کارفرما قابل تغییر هستند و برای مجبور کردن کارگران به اضافه کاری بدون مزد (بیگاری) دست او باز است، زیرا ساعت‌های اضافه کاری هر سه سال در میان محاسبه می‌شوند. یعنی اگر کارگری مدتی اضافه کاری داشت، کارفرما می‌تواند آن را با کار کمتر در زمان‌هایی که فشار کار کمتر است خنثی کند. به علاوه در این فاصله سه سال معلوم نیست بر سر مرزهای معوقه چه خواهد آمد. دستمزد اضافی به علت اضافه کاری نیز اگر به کسی تعلق بگیرد، همه جا به ده در صد کاهش می‌یابد.

تاریخ مرخصی برای تعطیلات سالانه را کارفرما تعیین می‌کند و ساعت‌های کار نیز دیگر توسط کارمند یا کمیته کارخانه تعیین نمی‌شوند تا فرد قادر باشد تاریخ‌ها و ساعت‌ها را با همسرش و برای مراعات مسائل خانوادگی تنظیم کند. تعیین طول زمانی مرخصی به واسطه مسائل خانوادگی (مرگ یا بیماری و یا ...) به مذاکرات با کارفرما محول می‌شود.

به همین ترتیب، موافقت با تمامی مزایایی که کارگران طی چندین دهه مبارزات دشوار به دست آورده اند، در اختیار کارفرما قرار می‌گیرد که می‌تواند به سادگی آنها را زیر پا بگذارد. به عنوان مثال، کارفرما می‌تواند کارگران خردسال را تا 10 ساعت در روز و 40 ساعت در هفته به کار وادار کند. باید توجه داشت که در فرانسه، کارگران خرد سال از 15 سالگی به عنوان کار آموز به کار گمارده می‌شوند.

زنان باردار که در آستانه وضع حمل هستند، مجبور خواهند بود برای طول دوران مرخصی زایمان با کارفرما (که با تهدید به اخراج می‌تواند شرایط خود را به آسانی تحمیل کند) چانه بزنند که طول دوران مرخصی را با "در نظر گرفتن وضعیت جسمانی زن" تعیین کند. در ضمن و به همین دلیل، زنانی که به کار خانگی و بچه‌داری مقید هستند دیگر حتی نیمه وقت نیز به سختی قادر به کار کردن خواهند شد. روشن است که این امر برای خانواده‌هایی که توسط فقط یک نفر (مرد یا زن تنها) اداره می‌شود فاجعه آفرین خواهد بود.

بخشی از کارگران، بخصوص در بنگاه‌هایی با کمتر از 50 کارگر، حتی کارگر محسوب نمی‌شوند: آنها از داشتن قرارداد جمعی محرومند و مسئولیت کارفرما برای بیمه حوادث یا بازنشستگی به دشواری قابل تعریف بوده و حداقل است. این امر بخصوص در مورد کارگرانی که از طریق کامپیوتر کار میکنند عمومیت دارد. برای این کارگران طول زمانی کار مشخص نشده است و برخی از آنها از ساعت‌های مشخص استراحت برخوردار نیستند.

علاوه بر همه آنچه ذکر شد دیگر یک قانون بنیادی وجود نخواهد داشت که حداقل حقوق کارگران را تعریف کند و کارفرما مجبور به اجرای آن باشد. اگر در مذاکرات داخلی یک بنگاه کوچک قراردادی به تصویب برسد، همین قرارداد می‌تواند همه جا به کار گرفته شده و بنیان حقوقی کارگران محسوب شود. بدین ترتیب برخلاف ادعای دولت، قانون کار پیچیده‌تر خواهد شد زیرا اولاً این امکان وجود دارد که به تعداد بنگاه‌ها قانون بوجود آید. ثانیاً، کارفرمایان این امکان را خواهند داشت که برای تحمیل یک قرارداد، کارگران را تهدید به اخراج کنند و آنها را به امضای قراردادی وادارند که تمامی کارگران را به روز سیاه بنشانند. در

ضمن کارفرما می‌تواند از انتشار قراردادی که با کارگران بنگاهش امضا کرده است ممانعت کرده و آن قرار داد را مخفی نگهدارد.

هر چند سندیکاها رسماً منحل نمی‌شوند ولی دیگر عملاً نمایندگی کارگران را نخواهند داشت زیرا اگر کارفرما با نظر یک سندیکا که اکثریت آرا را کسب کرده است موافق نباشد می‌تواند به یک رفراندوم (پوچی رفراندوم‌ها برای همگان روشن است) رجوع کند که شرایط برگزاری آن و سؤال‌های مطرح شده را خود تعیین خواهد کرد.

همین مختصر نشان می‌دهد که قانون پیشنهادی در خدمت چیست و چه کسانی از آن بهره می‌برند. قاعدتاً قانون را برای محافظت از حقوق افرادی می‌نویسند که در مقابل قدرت قادر به دفاع مؤثر از حقوق خود نیستند. ولی در این طرح پیشنهادی می‌بینیم که جای ضعیف (کارگر) و قدرتمند (کارفرما) تغییر کرده است. این قانون را ویلیام مارتینه، پرزیدنت سندیکای دانشجویی اونف، I'UNEF<sup>1</sup>، در یک جمله به خوبی خلاصه کرده است: "بیشتر کار کنیم، کمتر مزد بگیریم و به راحتی اخراج شویم."

#### آغاز و ادامه مقاومت

روز 25 ژانویه 2016، گزارش کمیته‌ای با شرکت کومبرکسل و بادانتر «Combrexelle, Badinter» که مأموریت داشت اصول کلی قانون کار جدید را تدوین کند، به نخست وزیری تسلیم شد. از این گزارش پیش نویس قانونی بیرون آمد که به نام قانون ال خومری، وزیر کار فرانسوا هولاند شهرت یافت. البته در تنظیم آن سندیکای کارفرمایان مستقیماً شرکت داشتند ولی نمایندگان سندیکاهای کارگری را، بر خلاف معمول، در این کار دخالت ندادند. بلافاصله پس از انتشار این پیش نویس در ماه مارس، اعتراضات همه جانبه از سوی کارگران و دانشجویان آغاز شدند. همان اولین تظاهرات که در روز 9 مارس برقرار شد بیش از صد هزار نفر را به خیابانها آورد. پس از آن هر روز بر جمعیت معترضان افزوده شد. دولت تغییرات مختصری در این پیش نویس وارد کرد که توسط سندیکاها پذیرفته نشد و در تظاهرات پنجشنبه 17 مارس با شرکت بیش از 150 هزار نفر، پس گرفتن تمامی این پیش نویس در خواست شد. دولت گمان می‌برد که این تظاهرات به زودی از نفس خواهند افتاد ولی در 28 مارس بیش

از یک میلیون نفر در سراسر فرانسه به تظاهرات پرداختند. این بار در چندین شهر منجمله نانت «Nantes» و رن «Rennes» و پاریس، پلیس با تظاهر کنندگان درگیر شد و در شهر رن، یک دانشجو در اثر شلیک پلیس به شدت زخمی شده و یک چشم خود را از دست داد.

**شب های بیداری:** در آخرین روز ماه مارس، پس از یک تظاهرات عظیم که به گفته سندیکاها 1/2 میلیون نفر (به گفته پلیس 390 هزار نفر) را علیه قانون کار "ال خمری" به خیابانها کشاند، جمع بزرگی از تظاهر کنندگان در میدان جمهوری پاریس گردآمده و پیشنهاد شب زنده‌داری (تا صبح جمعه 1 آوریل) دادند. در این جمع جوانان، دانشجویان و دانش آموزان با فعالان سیاسی و سندیکایی و روشنفکران شرکت داشته و هدف خود را به وجود آوردن یک جنبش اجتماعی پر قدرت که همه را در مقابل الیگارشی حاکم متحد کند، تعریف کردند. شب ها تا دم صبح که با دخالت پلیس این جمع متفرق می‌شد، ده ها نفر به نوبت درباره مسائل مختلف اجتماعی موضوع روز سخنرانی می‌کردند و در لابه لای این خطابه‌ها برنامه‌های شعرخوانی، موسیقی و تأثیر خیابانی برگزار می‌شد. هدفی که این جمع برای خود تعریف می‌کرد عبارت بود از ایجاد یک جنبش مدنی وسیع که به هیچ حزب سیاسی مشخصی وابسته نباشد تا قادر شود جمع هر چه وسیع تری از معترضان را گرد هم آورد و با بحث و گفتگوهای بی‌طرفانه راه‌هایی برای گسترش جنبش و پر قدرت کردن آن بیابند. البته، کوشش گروه‌های راست و فاشیستی برای رخنه در این جنبش با ناکامی تمام روبرو شد و افراد دست راستی شناخته شده از حضور در میدان جمهوری منع شده و کسانی را که سعی در تحمیل حضور خود کردند مفتحضانه اخراج نمودند.

در رأس خواسته‌های این شب‌ها، پس گرفتن قانون کار و نیز الغای حالت فوق العاده قرار گرفت که از تاریخ 13 نوامبر 2015 و پس از سوء قصدهای داعش که طی آن بیش از صد جوان فرانسوی در پاریس قتل عام شدند استقرار یافت. از آن تاریخ حضور پلیس و ارتش در خیابانهای شهرهای فرانسه و کنترل عابرین طاقت فرسا شده است. دولت تبدیل به یک دولت شبه فاشیستی شد که هر کس را بخواهد دستگیر و نفی بلد می‌کند. ولی حضور پرووکاتورهای پلیس نیز در درون تظاهرات مشهود است که همراه با گروه‌های حاشیه نشین و دسته‌هایی که به خود نام



آنارشیت داده اند، با شکستن در و پنجره و آتش زدن اتومبیل‌های مردم سعی می‌کنند جنبش را بدنام کنند و برای دخالت پلیس بهانه درست کنند یا آن را از مشی خود منحرف کرده به سوی خشونت بکشانند.

جنبش اعتراضی تا به امروز از نفس نیافتاده و هر بار در هر تظاهرات تعداد بیشتری از معترضان شرکت می‌کنند. در آخرین تظاهرات که در روز 14 ژوئن انجام شد، دولت گمان می‌برد که دیگر کسی در تظاهرات شرکت نخواهد کرد ولی عده تظاهرکنندگان به بیش از 1/5 میلیون نفر رسید. در طول این تظاهرات عده‌ای ناشناس در حضور پلیس به شکستن پنجره‌های یک بیمارستان و تعدادی پناهگاه اتوبوس و "دوچرخه‌های آزاد" پاریس پرداختند. پلیس ممانعتی نکرد ولی دولت همین امر را بهانه کرده و امکان ممنوع کردن تظاهرات آینده سندیکاها که باید در 23 و 28 ژوئن برگزار شوند را اعلام نمود. این عمل دولت کاملاً مخالف قانون اساسی فرانسه است که آزادی تظاهرات را تصریح می‌کند و از اصول اساسی دموکراسی و حقوق دموکراتیک خدشه ناپذیر مردم به شمار می‌آید. سندیکاها با این خواست دولت مخالفت کرده اند.

همراه با موج تظاهرات، اعتصابات نیز سراسر فرانسه را دربر گرفت. این "اعتصابات چرخشی" از راه آهن شروع شدند و رفته رفته به شاخه‌های دیگر اقتصادی گسترش یافتند. دانشگاه‌ها، پالایشگاه‌ها، سرویس‌های جمع کردن زباله‌ها، هواپیمائی و حتی چندین نیروگاه هسته‌ای به اعتصاب سراسری پیوستند و موجب پدید آمدن اختلال‌های بسیاری در فعالیت‌های اقتصادی فرانسه و نیز نگرانی دولت شدند. این اعتصاب‌ها چندین هفته متوالی و تا روزهای برگزاری مسابقات فوتبال در فرانسه ادامه داشت.

### ناگفته‌ها و علل یورش به قانون کار

از سال 1936 پس از جنبشی که در دوران "جبهه مردمی" با 1200 اعتصاب و 9000 اشغال محل کار همراه بود، ساعت‌های کار از 50 ساعت در هفته به 40 ساعت تقلیل پیدا کردند و قراردادهای جمعی و دو هفته مرخصی با استفاده از حقوق به رسمیت شناخته شد.

پس از جنگ جهانی دوم سندیکاها به مناسب نقشی که در مقاومت فرانسه داشتند، به عنوان نماینده کارگران به رسمیت شناخته شدند

و احتساب نظر سه سندیکای بزرگ برای تصویب هرگونه قرارداد یا تغییر در قانون توسط دولت الزامی شد. دولت و کارفرمایان اجبار داشتند برای هرگونه تغییری در قوانین کار با سندیکاها مذاکره کنند. کارگر دیگر در مقابل کارفرما تنها نبود تا در موضع ضعف قرار گرفته و مجبور باشد به هرگونه ستم، زور و بی‌عدالتی رضا دهد. حقوق یک کارگر را قانون تعیین می‌کرد و اجرای قانون برای کارفرما اجباری شد.

در سال 1968 پس از جنبش عظیم دانشجویی و اعتصاب بیش از 10 میلیون مزدبگیر، قرارداد "گرونل" امضا شد که به موجب آن مرخصی سالانه با استفاده از حقوق به چهار هفته افزایش پیدا کرد و اضافه شدن 35% به حداقل دستمزد و ده درصد به همه دستمزدها به تصویب رسید. ایجاد سندیکاها در درون هر بنگاه نیز به رسمیت شناخته شد. در اوائل ریاست جمهوری فرانسوا میتران، مرخصی سالانه به پنج هفته افزایش یافت و در دور دوم ریاست جمهوری ژاک شیراک، زمانی که ژوسپن (سوسیالیست) نخست وزیر بود، برای مبارزه با بیکاری، ساعات هفتگی کار به 35 ساعت کاهش یافت.

طبیعی است که کارفرمایان از این امتیازاتی که کارگران به دست آوردند خوشنود نباشند. به همین دلیل، از همان دورانی که اولین امتیازات توسط کارگران به دست آمدند، توطئه‌ها آغاز شدند. در مدارکی که بعدها به دست آمد اثبات شد که در این توطئه‌ها حتی سازمان‌های جاسوسی خارجی مانند "سی آی ا" نیز شرکت داشتند (رجوع شود به اظهارات پرزیدنت سندیکای "اف او"). در سندیکای "ث- ژ- ت" که مبارزترین و بزرگترین سندیکای آن زمان بود انشعابی به وقوع پیوست و سندیکای "اف-او" از آن جدا شد. چند سندیکای سازشکار نیز به وجود آمدند یا تقویت شدند تا در مواقع ضروری به کمک کارفرمایان یا دولت بشتابند. یکی از آنها سندیکای «ث- اف- د- ت» است که جزء سندیکاهای زرد به حساب می‌آید که هرچند در مبارزات کارگران شرکت می‌کند ولی از اولین سندیکاهایی است که همه جا با دولت‌ها می‌سازد و کنار می‌آید و کارگران را در مبارزات تنها می‌گذارد. اما تغییر سیاست سندیکای "ث- ژ- ت" ضربه بسیار سنگینی به طبقه کارگر فرانسه زد که بجای مبارزه طبقاتی ده‌ها سال به همکاری با طبقات سرمایه‌دار روی آورد. این سندیکا مدتها با حزب کمونیست فرانسه پیوندهای نزدیک داشت و حتی ریاست سندیکا

اغلب به عهده یک عضو حزب کمونیست قرار داشت. این حزب که از سیاست‌های حزب کمونیست اتحاد شوروی پیروی می‌کرد، پس از کنگره بیستم آن که تزه‌های خروشچف را تصویب کرد، سیاست همکاری طبقاتی را در سطح جهانی جانشین مبارزه طبقاتی نمود، به اجرای این سیاست در داخل فرانسه روی آورد. حاصل آنکه آنجا که مبارزات کارگران بسیار پر قدرت جریان یافتند، با دستاوردهای محدود پایان یافت و به طور کلی، پافشاری در کنار آمدن با کارفرمایان و دولت‌های دست راستی، طبقه کارگر را از شکستی به شکست دیگر کشاند و رفته رفته موجب تضعیف جنبش سندیکائی و خالی‌شدن صفوف سندیکاهای کارگری شد. اتخاذ و اجرای این سیاست، کارگران فرانسه را دلسرد و مأیوس و کارفرمایان را در دست اندازی به حقوق کارگران جری‌تر کرد. در مدارک مربوط به کنگره 51 "ت-ژ-ت" که در اواخر ماه مارس 2016 گشایش یافت در این باره می‌خوانیم: "بیش از بیست سال است که ما کوشش داریم نیروی "پیشنهاد" باشیم. ولی بیلان تقاضاهای ما در این بیست سال چیست؟ در این نظام بحران‌زده که به واسطه قراردادهای اروپایی چفت و مهر شده‌اند و همه جا "رقابت آزاد و مخدوش نشده" را می‌خواهند و خسران وضعیت اجتماعی کارگران را به عنوان بزرگترین ضمانت سودبری بنگاه‌ها مستقر می‌کنند، چه امکاناتی برای به حساب آوردن این پیشنهادها وجود خواهد داشت؟"

در رهبری مبارزاتی که جریان دارند جبهه متحدی از سندیکاهای ت-ژ-ت، اف-او، اف-اس-او (سندیکای آموزش و پرورش)، سولیدر، اف-ای-د-ال، او-ان-ال و اونف (سندیکای دانشجویان) قرار گرفتند. بزرگترین این سندیکاها سندیکای کارگری ت-ژ-ت است. آنچه که این سندیکاها را به پیش میراند نیروی عظیم کارگران، دانشجویان، دانش آموزان و زنان مبارزی است که همگی از آینده خود بیمناکند و راهی جز مقاومت نمی‌بینند. پس از سالها شکست و یأس و تحمل کردن تبلیغات بورژوازی که مدعی بود که دیگر "طبقه کارگر مرده است" و دوران "دنیای پسا مدرن" و حاکمیت بی‌چون و چرای سرمایه‌داری فرا رسیده و "غیر تسلیم و رضا کو چاره ای"، امروز طبقه کارگر فرانسه به پا خاسته است. چشم‌ها همه به فرانسه دوخته شده و همه می‌خواهند بدانند بالاخره چه خواهد شد؟ آیا پاشنه آهنین سرمایه موفق خواهد شد اینجا نیز فرود آمده و مبارزات کارگران را مدتها به عقب

براند؟ به نظر می‌رسد که رهبران سندیکای ت-ژ-ت درک کرده‌اند که دیگر باید با سیاست همکاری طبقاتی وداع کرد زیرا برای آنها مسئله مرگ و زندگی مطرح شده است. در سر لوحه گزارش‌های کنگره 51 «ت-ژ-ت» نقل قولی از هانری کرازوکی آمده است که در دوران فرانسوا میتران (دوران برنامه مشترک و حضور حزب کمونیست در دولت سوسیالیست‌ها) دبیر کل این سندیکا بود و در چهار چوب برنامه مشترک با حکومت سوسیالیست‌های میترانی همکاری‌هایی داشت. کرازوکی از کمونیست‌های مبارز قدیمی بود که در اردوگاه‌های نازی‌ها سالهای دشواری را تا پایان جنگ متحمل شد. همکاری طبقاتی با حزب سوسیالیست موجب شد که ت-ژ-ت-ت نیمی از اعضای خود را از دست بدهد. احتمال دارد که این گفته به دورانی تعلق داشته باشد که او هنوز به سیاست همکاری مسالمت آمیز روی نیاورده بود. به این نقل قول توجه کنیم:

"هیچ چیز بیشتر از همکاری طبقاتی به کارگران بدی نمی‌کند. بر عکس مبارزه طبقاتی بنیان وحدت و پر قدرت‌ترین علت آن است. برای پیشبرد موفقیت آمیز این مبارزه و گرد هم آمدن همه کارگران است که ت-ژ-ت بنیان گذاری شد. اما، مبارزه طبقاتی را اختراع نمی‌کنیم، بلکه یک واقعیت است. برای آن که این مبارزه پایان یابد، نفی کردن آن کافی نیست: سرباز زدن از این مبارزه برای طبقه کارگر معادل آنست که دست و پا بسته خود را تسلیم استثمار و له شدن نماید." "سیر فقه‌رئی اجتماع جایی برای مذاکره نمی‌گذارد، باید با آن جنگید."

### نگاهی به جبهه مقابل

اکنون در سال 2016 دولتی که خود را سوسیالیست می‌نامد، مصمم است دستاوردهای ده‌ها سال مبارزه طبقه کارگر را، با خدعه و عوام‌فریبی و اگر نشد به زور سرنیزه، از بین ببرد. چرا؟ واقعیت این است که این دولت سوسیال دموکرات، نه سوسیالیست است و نه دموکرات. این نام‌ها فقط عاریتی هستند. همین به اصطلاح سوسیالیست‌ها در دوران ریاست جمهوری هولاند همیشه در صفوف اول لشکرکشی‌های بین‌المللی علیه مردم مالی، آفریقای مرکزی و سوریه قرار داشتند. در دوران ریاست جمهوری سارکوزی به لشکرکشی‌هایش به ساحل عاج و لیبی صحنه گذاشتند. در جنگ ایران و عراق، زمان ریاست جمهوری

میتران "سوسیالیست"، نیز هواپیماهای فرانسوی ترمینال خارک را برای صدام حسین بمباران کردند. این همه جنگ برای طبقه کارگر فرانسه نبود زیرا زندگی این بخش از جامعه فرانسه روز به روز بدتر شده است. تا آنجا که بنا بر آمار خود دولت فرانسه، فقط در سال گذشته بیش از 500 نفر از کارتون خواب‌های این کشور در خیابان‌های شهرهای مختلف، به علل بیماری، سرما و گرسنگی جان باختند. تعداد بیکاران و گرسنگان آنقدر زیاد شده است که هر روز صف تقسیم غذا برای فقرا طولانی‌تر می‌شود و منظره بینوایانی که در سطوح خاکی و در پی یافتن قطعه‌ای نان هستند زجرآور است. در عوض سود سرمایه‌داران به رغم بحران عمیق اقتصادی روز به روز بیشتر و بیشتر می‌شود. این تغییراتی هم که امروز هولاند می‌خواهد در قانون کار فرانسه و علیه کارگران به تصویب برساند دقیقاً برای تضمین و افزایش بیشتر سود سرمایه است.

البته سرمایه‌داری کنونی با آنچه 50 سال پیش وجود داشت بسیار متفاوت است. سرمایه داری ملی، حکومت ملی، صنعت و تجارت ملی به معنای کلاسیک خود بسیار تضعیف شده‌اند. بسیاری از کارخانه‌ها و بنگاه‌ها دیگر در خاک فرانسه قرار ندارند. صنایع فولاد، متالورژی، نساجی، اتومبیل سازی، الکترونیک حتی صابون‌پزی و آرد گندم و بسیاری از صنایع دیگر از خاک فرانسه بیرون رفته‌اند. سرمایه داران فعالیت تولیدی و حتی خدماتی خود را برای استثمار کار ارزان به کشورهای توسعه نیافته انتقال داده‌اند. بنگلادش، مراکش، اندونزی، مالزی، ویتنام، سنگال و ... به مراکز تولیدی محصولات ارزان تبدیل شده‌اند. به تازگی، این فرآورده‌ها حتی به خود فرانسه باز نمی‌گردند و به هر جا که متقاضی وجود داشته باشد و بهای بیشتری بپردازد فرستاده می‌شود. علیرغم همه این ترفندها، سرمایه به زحمت سود کافی برای ادامه فعالیت و باز تولیدش تولید می‌کند. بیهوده نیست که بیکاری در فرانسه این چنین بیداد می‌کند. سرمایه به دنبال سود است نه به دنبال رفاه و زندگی راحت و سربلندی مردم.

فرانسه یکی از مهره‌های اصلی بازار اروپا است و ادغام کامل در این بازار، معامله بر سر منافع طبقه کارگر فرانسه را اجباری کرده است. منافع سرمایه‌داری فرانسه این گونه الزام دارد. البته هولاند و به اصطلاح سوسیالیست‌های فرانسوی که برای حفظ و توسعه منافع سرمایه‌داری به بدترین جنایات در کشورهای آفریقا

و خاورمیانه دست زده‌اند، دلیلی ندارد نظیر همان کار را با مردم خود نکنند؛ آنها نوکران سرمایه‌اند، نه خادم مردم! آنها وظیفه‌ای اعلام نشده دارند که بر طبق آن باید وضع طبقه کارگر در فرانسه را به سطح طبقه کارگر در کشورهایی برسانند که کالاهای ارزان برای سرمایه‌داری تولید می‌کنند و از زمان به حکومت رسیدن فرانسوا میتران این وظیفه را گام به گام به پیش بردند. این نوکران سرمایه در عین حال هیچ اراده‌ای از خود ندارند. قراردادهایی امضا کرده‌اند و یا در دست امضا دارند که فقط برای سودآوری بیشتر سرمایه و در چهارچوب شناخته شده تئوری‌های نئولیبرالی (هایک و نوادگانش) قرار دارند. قراردادهای همکاری‌های اقتصادی اروپا، منطقه تجارت آزاد اقیانوس اطلس (تافتا)، Transatlantic Free Trade Area) که درهای بازار فرانسه را بر روی کالاها، استانداردها و سرمایه‌های آمریکا بیشتر باز می‌کند (فعلاً امضای این قرار داد با ایالات متحده آمریکا، به علت فشار کنونی مبارزات طبقه کارگر فرانسه به تعویق افتاده است) و قراردادهای دیگر. آنها خودشان هم نمی‌دانند به کجا خواهند رسید زیرا نظیر این گونه قراردادهای مبادله آزاد سالها پیش بین آمریکا، مکزیک، آرژانتین امضا شد که نتیجه‌اش ورشکستگی و شورش در آرژانتین و مکزیک بود. (مگر قرار نبود که بازار همه چیز را تعیین کند؟ بنابراین سرنوشت سرمایه و خود انسانها نیز باید به دست بازار سپرده شود!) ولی به رغم همه این تجربیات تلخ و آینده نامطمئن، سرمایه‌داری بحران زده وظیفه خود می‌داند به راهش ادامه دهد و در این راه به عنوان اولین قدم، طبقه کارگر کشورش را قربانی کند: هولاند و سوسیالیستهای فرانسه مجری بی‌اراده این رؤیا هستند: وظیفه استقرار و تحکیم اروپای متحده سرمایه‌داران!

### نتیجه گیری

در آخرین کنگره ت-ژ-ت، فیلیپ مارتینز، دبیر اولش، تأسف می‌خورد که «در سال 1995 انتخاب مضرّی کردیم و از منشور ت-ژ-ت هدف اختصاص وسایل تولید و مبادله بزرگ به مالکیت جمعی را حذف کردیم. ... توزیع مجدد ثروت به ستم و سلطه طبقاتی پایان نمیدهد.» ... «... آماده کردن یک فهرست کامل از تقاضاها (یک قانون کار دیگر، 32 ساعت کار در هفته، اروپای دیگر و ...) کافی نیست؛ باید اعلام کنیم چه شرایطی برای به حساب آمدن این تقاضاها لازمند.

## فدائیان خلق در سرانجام «وحدت»!

خشت اول گر نهد معمار کج تا ثریا می رود دیوار کج!

بهزاد مالکی تیر 1395

پروژه «شکل دهی تشکل بزرگ چپ» که از آبان ماه 1391 (5 نوامبر 2012) در دستور کار سازمان فدائیان خلق (اکثریت)، اتحاد فدائیان خلق، شورای موقت سوسیالیست های چپ و تعدادی از کنشگران چپ، قرار گرفته بود، با اعلام جدائی شورای موقت از پروسه وحدت و عدم توافق اکثریت کمیته مرکزی اتحاد فدائیان بر ادامه کار و اعلام شکست آن، در اساس خود به بن بست رسیده است. در ابتدا قرار بود، سازمان انقلابی زحمتکشان کردستان (کومه له) هم به این ائتلاف بپیوندد، اما با انشعاب در این سازمان این امر منتفی شد. همین امر در مورد «حزب دموکرات کردستان ایران» هم صادق است که پس از یک سری همکاری ها با «اکثریت» و بروز اختلاف و انشعاب در داخل حزب (تحت عنوان «پیروان کنگره چهارم»)، به سرانجام نرسید. از همان ابتدا «اکثریت» بر وحدت دو جانبه خویش با اتحاد فدائیان بر بستر اتحاد مجدد خانواده فدائی اصرار داشته است که با مخالفت اتحاد فدائیان، این امر منتفی گردید. از بررسی پروژه مشترک (سپتامبر 2008) تا انتشار فراخوان مشترک (نوامبر 2012) چهار سال طول کشید؛ که خود نشانی از اختلافات درونی این مجمع بود. فراخوان با انتشار یک سری هدف ها چهارچوب نظری و برنامه ای شرکت کنندگان در این پروژه را تعیین کرد. که سرآخر با انتشار چهار منشور، از سمت راست توسط «اکثریت» و از طرف چپ توسط «شورای موقت...» شکسته شد که به آن در پائین می پردازم. رئوس عمده این فراخوان به قرار زیر است: گسست از سیستم اردوگاهی، رابطه گسست ناپذیر آزادی و دموکراسی و عدالت اجتماعی با سوسیالیسم، گذار مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی به عنوان مانع اصلی آزادی، دموکراسی، پیشرفت و عدالت اجتماعی به دست مردم و از طریق جنبش های همگانی و استقرار یک جمهوری دموکراتیک مبتنی بر جدائی دین از دولت در ایران و دفاع از حقوق بشر و مبارزه علیه هرگونه تبعیض. «اکثریت» در پی بازسازی هویت از دست رفته اش در خانواده «چپ» و پاک کردن رنگ سازش و خیانتش

باید با روشنی تمام موانع و دشمنان سرسخت این به حساب آمدن را نشان دهیم که عبارتند از نهادها و قراردادهای اروپا، مالکیت خصوصی وسایل تولید و مبادله، نیروهای سیاسی و سندیکاهایی که این پس رفت و تجاوز را قبول می کنند و بر آن صحه می گذارند: نظیر رهبران ث- اف- د- ت در جنبش سندیکایی.»

جامعه فرانسه آبستن تحولاتی است که می توانند سرنوشت ساز باشند. اما در شرایط حاضر که یک حزب کمونیست انقلابی که در سطحی وسیع با توده ها پیوند داشته باشد موجود نیست و نیروهای رفورمیست، راست و حتی فاشیست صحنه سیاسی را در اشغال دارند، زایش دیوی که منافع طبقه کارگر و زحمتکش را بیش از پیش پایمال کند و کل جامعه را نیز به عقب براند منتفی نیست.

اما دنیا هنوز وجود خواهد داشت و طبقه کارگر هم تا سرمایه داری از بین نرود برای کندن گورش آماده است. نبردی که فرانسه درگیر آنست مسلماً آخرین نبرد نیست، نه برای سرمایه داری و نه برای طبقه کارگر. نتیجه این نبرد هر چه باشد، مبارزه طبقاتی کماکان ادامه خواهد داشت. ولی، پس از این، نبرد در سطح بالاتری جریان خواهد یافت. برای دفع تهاجم سرمایه داری ظاهراً این بار، وسایلی که تاکنون به کار گرفته شده است کفایت نمی کند. تظاهرات مداوم و اعتصاب های چرخشی قدرت کافی برای به عقب راندن سرمایه داری ندارند. اعتصاب عمومی همراه با اشغال محل کار را نمی توان با فرمان به راه انداخت. این نوع گسترش های مبارزه باید از درون خود جنبش بیرون بیاید. طبقه کارگر فرانسه در مبارزه علیه سرمایه داری تاریخچه ای بسیار غنی دارد. دور نیست که این طبقه با سنتهای انقلابی دیرینه اش آشتی کند، بر مبارزاتش نیرو بخشد تا به پیروزی برسد. روشن است که پیروزی طبقه کارگر فرانسه بخشی از پیروزی ماست.

در دوران خمینی، پای اصلی و دست بالای این پروژه است. کنگره چهاردهم اکثریت در فروردین 1394 با تأکید مجدد بر انجام این پروژه، یکبار دیگر با توسل به «اسطوره» فدائی و بازسازی نوستالژیک آن از زبان مسئولانش، بر وحدت خانواده فدائی و حفظ نام فدائی اصرار ورزید (1). تو گوئی دهها سال سازش بر سر اصول و فرار از بحثهای اصولی نظری، که جنبش فدائیان را از اول تا به امروز همراهی کرده است، و موجب چندین انشعاب و انشقاق در آن گردیده است (2)، «کافی نیست که باز امروز، صحبت از ایجاد "حزب وسیع چپ ایران" و یا "حزب دموکرات چپ ایران" با اتحاد همه فدائیان می شود.» (سخنرانی طهماسب وزیری در کنگره 14)

بررسی دو منشور اصلی ارائه شده برای این پروژه وحدت، نه تنها عمق اختلاف در بین شرکت کنندگان در این پروژه را نشان می دهد، بلکه پهنای رفرمیسم منحط «اکثریت» و شرکای آن را نیز برملا می کند.

در منشور پیشنهادی توسط مسعود فتحی، منوچهر مقصودنیا و بهروز خلیق از سازمان «اکثریت»، ما با «چی» روبرو هستیم که خود را چنین تعریف می کند. «برابری یا بطور مشخص عدالت اجتماعی شاخص ترین ارزش ما به عنوان نیروی چپ محسوب می شود.» فتاپور روشن تر این مطلب را بیان می کند. «چپ تنها با جانب داری از برابری، رفع تبعیض و تقویت مشارکت و نقش مردم در قدرت و تصمیم گیری های سیاسی تعریف می شود.» (تأکید از من - مقاله چپ در ایران، امکانات و دشواری های همگرایی و وحدت- سایت وحدت)

در این منشور، خواست های این "چپ" در مقولاتی کلی و به صورت فله ای ارائه شده است. «ارزش های دموکراتیک- سوسیالیستی- صلح- آزادی- برابری- عدالت اجتماعی- حقوق بشر- همبستگی- ... توزیع برابر فرصت ها و ثروت و...» می توان این رشته را همین طور ادامه داد، بدون آنکه مضمون و محتوای آنها را تعیین کنیم و یا استنتاج منطقی و عینی آنها را از هم در رابطه واقعی شان تبیین نمائیم. سؤال اساسی در این است که، ارزش های سوسیالیستی چه هستند؟ رابطه آنها با دموکراسی چگونه است؟ چه شرایط عینی و ذهنی برای تحقق این ارزش ها وجود دارد و چه نیروهای اجتماعی (یا به طور دقیق تر کدام طبقه اجتماعی) در پی تحقق آنها هستند، موانع اصلی تحقق آن ارزش

ها در عرصه های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی چه طبقات و لایه های اجتماعی و کدام نهادها هستند و روش و شیوه عمل نیروهای اجتماعی یا طبقه اجتماعی ای که باید آن را تحقق بخشد چیست. عدالت اجتماعی و برابری فرصت ها، این مقولات کشدار که در تمام برنامه های احزاب بورژوائی هم یافت می شوند، برای «چپ» های ما چگونه عدالتی است. با ادامه کالبد شکافی در این منشور و نوشته های سایر دست اندرکاران «اکثریت» منظور واقعی از این کلی بافی ها را بهتر درک می کنیم. منشور سه امضا به ما می آموزد که: «سوسیالیسم به مثابه یک فرایند آگاهانه، نه از طریق انقلاب سوسیالیستی بلکه با برنامه ریزی اجتماعی سنجیده و با ایجاد و گسترش ارزش های سوسیالیستی و مشارکت دموکراتیک و آزادانه نیروهای ذینفع در تحول سوسیالیستی شکل می گیرد...» و «دولت و احزاب چپ و شبکه های اجتماعی در سمت دادن به این فرایند می توانند نقش بازی کنند.» و یا «به نظر ما میان افول سرمایه داری و سوسیالیسم خط فاصل مشخص و بارزی وجود ندارد...»

به روشنی می بینیم که در چنین دیدگاهی نقش انقلاب سوسیالیستی که تجسم و نقطه اوج آگاهی طبقه کارگر و مهم ترین اهرم دگرگونی بنیادی اجتماعی است در ارزیابی و شکل گیری چنین تحولی آشکارا نفی می شود. در ضمن هر نو آموزی می داند که بین «افول سرمایه داری» و «روند برانداختن سرمایه داری» که به معنی فراهم آوردن شرایط واقعی و عملی استقرار سوسیالیسم است، «تفاوت از زمین تا آسمان است.» «افول سرمایه داری» یک روند عینی است که از بیش از صد سال پیش شروع شده است. بحران های بزرگ سرمایه داری (از جمله بحران عظیم و جهانی اخیر که از سال 2008 آغاز شد و هنوز ادامه دارد)، جنگ های جهانی اول و دوم، ظهور فاشیسم و نازیسم، جنگ های استعماری، تجاوزکارانه و اشغالگرانه، سیاست سلطه و هژمونی طلبی، تشدید استثمار و قهقرای اجتماعی، کودتاها و دیکتاتوری های نظامی، سرهم بندی بلوک های اقتصادی، سیاس و نظامی، از هم گسیخته شدن این بلوک ها و تلاش برای بازسازی آنها، بیرون آوردن مرده هائی مانند پان اسلامیسیم و سلفیسم و غیره از قبرستان تاریخ، انحطاط در هنر، ادبیات، فلسفه و فرهنگ به طور کلی، و غیره و غیره همگی نشانه های افول سرمایه داری و در همان حال بیانگر تلاش های بورژوازی در سراسر جهان برای

مقابله با آن است و تجربه نشان داده که بورژوازی برای مقابله با افول از هیچ تلاشی، حتی به قیمت نابودی جهان دست بر نمی دارد. اما روند برانداختن انقلابی سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم یک روند کاملاً متفاوتی است که با انقلاب اجتماعی پرولتاریا معنی پیدا می کند. افول سرمایه داری خود بخود و به طور اتوماتیک به معنی عروج سوسیالیسم نیست! سوسیالیسم، یا دقیق تر بگوئیم کمونیسم، جنبش آگاهانه یک طبقه اجتماعی معین یعنی طبقه کارگران مزدی برای از میان بردن طبقات و نظام طبقاتی در جهان است که از طریق برانداختن شیوه تولید سرمایه داری و کار مزدی و محرک استوار و ستم صورت می گیرد. بی تردید تضادهای سرمایه داری زمینه افول و فروپاشی این شیوه تولید را فراهم می کنند اما تا هنگامی که مبارزه طبقاتی پرولتاریا به ضد بورژوازی، که مهم ترین این تضادهاست، به صورت جنبش انقلابی که در بالا اهداف آن توصیف شد در نیاید سخنی از سوسیالیسم که تنها از طریق انقلاب اجتماعی پرولتاریا امکان پذیر است نمی توان گفت. این دگرگونی اجتماعی تنها می تواند با برانداختن دولت بورژوائی (در مفهوم کل دستگاه سیاسی، اجرائی و قضائی و حقوقی حاکم) و استقرار دولت انقلابی پرولتاریا و زحمتکشان متحد او به دست آید. به بیان مانیفست حزب کمونیست: پرولتاریا باید نخست دموکراسی را به کف آرد. این فتح و به دست آوردن دموکراسی به دست پرولتاریا و متحدان او که از طریق انقلاب صورت می گیرد و پرولتاریا باید رهبری آن را در دست داشته باشد شرط لازم برای تداوم انقلاب یعنی تحقق اهداف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی پرولتاریا در راستای محرک استوار و طبقات است. نه دموکراسی، نه رفاه اجتماعی و نه به طریق اولی محرک استوار و نظام طبقاتی را هیچ طبقه یا حزب یا رهبر سیاسی یا اجتماعی برای پرولتاریا به ارمغان نمی آورد و تنها مبارزه انقلابی آگاهانه و سازمان یافته این طبقه، مبارزه ای که توأم با شکست و افت و خیز است، می تواند به دست آورد و حفظ کند.

دیدگاهی که دموکراسی و سوسیالیسم را از هم جدا می کند در مقاله «مدخلی به بحث استراتژی سیاسی چپ دمکرات» بهزاد کریمی دوباره تئوریزه شده است. «چپ دمکرات، دموکراتیزه کردن جامعه را می خواهد و سوسیالیزه کردن دموکراسی را،

دومی تنها زمانی باید در دستور تحقق قرار بگیرد که اولی تا حد معینی پدید آید، ساختاری شود و قوام یابد»

پس فعلاً «چپ» باید مشغول بازی دموکراسی شود تا آن قوام یابد و چون قرار نیست که سوسیالیسم با انقلاب برقرار شود و فرایند آن با «اقدامات سنجیده» توسط «دولت و احزاب چپ و شبکه های اجتماعی» شکل می گیرد، تا اطلاع ثانوی وظیفه ما بازی در انتخابات پارلمانی خلاصه می شود. آیا ما با نسخه کهنه شده و شکست خورده سوسیال-دموکراسی و دستور العمل بازبینی شده «راه رشد غیر سرمایه داری» این بار در پی فرایندی با اقدامات سنجیده روبرو نیستیم؟! آیا 120 سال آزمون سوسیال-دموکراسی و عدم توانائی اش، نه تنها در حل، بلکه حتی در ترمیم تضادهای رو به تزاید جامعه سرمایه داری، کافی نیست که این "چپ های وطنی نسخه کهنه شده ای را که فقط به درد حفظ و تداوم استوار و ستم سرمایه داری می خورد به ما عرضه می کنند؟

منشور اکثریت، همین منطق و متد متافیزیکی را در رابطه با جمهوری اسلامی هم به کار می برد. «استراتژی ما ضمن برخورد مثبت با اصلاحات در راستای تحولات دموکراتیک، بر دگرگونی ساختار سیاسی، بسیج نیروهای اجتماعی- سیاسی، برگذار مسالمت آمیز از استبداد به آزادی، نافرمانی مدنی، بر مبارزه پارلمانی، مبارزه در «پائین» و «بالا» با وزن اصلی در پائین، بهره گیری از تناقض ها و شکافهای ساختاری و سیاسی درون حکومت به سود روندهای دموکراتیک در کشور است.»

بهزاد کریمی در همانجا این استراتژی را بازتر می کند. «استراتژی سیاسی ما باید بر مقابله مدنی علیه جمهوری اسلامی باشد. البته با چشم انداز توافق سیاسی در سطح کشور برای انجام انتخابات آزاد» او در همانجا با شقه شقه کردن اپوزیسیون رژیم اسلامی به اپوزیسیونی با درجات مختلف، طرح استراتژی خود را مبنی بر همکاری و همراهی درجه بندی شده با جناحهای مختلف رژیم نه برای سرنگونی آن بلکه برای تغییرش ترسیم می کند.

راهکارهایی که طبیعتاً با این استراتژی همخوانی می یابد و در منشور سه امضا آمده انتخابات آزاد و مبارزه مسالمت آمیز و مدنی در خدمت این تغییر است. منشور با طرح تضادهایی با مضمون غیر طبقاتی چون شکاف «سنت و تجدد» به عنوان شکاف

(بخوانید تضاد) اصلی جامعه و یا «جامعه مدرن» و «طبقات مدرن جامعه» به طور آشکار از هرتخلیل مشخص طبقاتی فرار می کند تا بتواند در قالب کلی گوئی های تو خالی، مشی راست روانه و به غایت اپورتونیستی خود را بپوشاند.

فدائیان که جامعه ایران را به درستی از سالهای 40 به بعد سرمایه داری ارزیابی کرده اند، باید بدانند که در جامعه قطبی شده ایران در مدتی بیش از نیم قرن، طبقه کارگر مزدبگیر ایران با همه تنوعاتش اکثریت مطلق جمعیت ایران را تشکیل می دهد و 80 درصد تولید ثروت جامعه توسط کارگران مزدی انجام می گیرد (3)، که طبقه بورژوازی ایران در مدتی بیش از صد سال، در پیوند با بوروکراسی فاسد و مستبد دولتی، امپریالیسم جهانی و روحانیت ارتجاعی، بار عمده ظرفیتهای ملی و مترقی خودش را از دست داده است. اگر از این بورژوازی، توانائی هایش را در ایجاد ساختارهای زیربنائی و تأسیسات سرمایه داری و دسترسی به تکنولوژی مدرن بگیریم، از «مدرنیسم و مدرنیته» آن چه می ماند؟

مشکل امروزی و حتی دیروزی فدائیان، در عدم درک دیالکتیک تاریخ و شناخت قوانین حرکت و مبارزه توده ها است. آنها این درس تاریخی را به فراموشی سپرده اند که موتور محرک تاریخ، مبارزه طبقاتی است و اگر دیروز همه جا در مبارزه علیه فنودالیسم و استبداد شاهان و تسلط ارتجاع مذهبی، طبقه بورژوازی و روشنگران و روشنفکران آن، حامل مدنیت و مدرنیته و ترقی خواهی و پیشرفت و لائیسیتیه بودند، امروز در عصر امپریالیسم و تسلط سرمایه داری جهانی شده، پرچمداران مدرنیته و ترقی خواهی را باید در میان جنبش های اجتماعی و سیاسی طبقه کارگر و سازمانهای سیاسی طرفدار آن جستجو کرد.

بررسی خود را با مواضع «اتحاد فدائیان خلق» گروه دیگر این مجموعه ادامه می دهیم. اتحاد فدائیان خلق و به طور مشخص، بخشی که امروز هم بر این پروژه وحدت تکیه می کند، «وحدت را قالبی بسیار وسیع برای جمع نظرات مختلف و گاه متضاد می دانند. با این استدلال که منزه طلبی و فرقه گرایی را باید به کنار گذاشت و راه دموکراسی درون سازمانی را یافت.» پرویز نویدی در نوشتاری با مسعود فتحی (از امضاکنندگان منشور اکثریت- دی 1394- سایت اتحاد...) وجود افتراقات را نه تنها در میان طرفداران پروژه، بلکه در میان سازمانهای وابسته به آنها امری

طبیعی می داند و اشتراکات حداقل را برای پیش برد پروژه کافی می داند. بدون بازکردن ماهیت این افتراقات و موضع گیری بر سر آنها، اشتراکی که در این جمع ناهمگون به دست می آید، حداقلی از حداقل هاست که شانه به شانه مواضع «اکثریت» و منشور سه امضای آنها می ساید. مصطفی مدنی پا را از این هم فراتر می گذارد. وحدت را نیازی به ردیف کردن معیارهای سیاسی نمی بیند. با لحن تو بمیری من بمیرم، به رفقا پیشنهاد می کند که برای اجتناب از «خشونودی دشمنان» و «ناخوشنودی دوستان» و اصل «نوگرایی» و پشت سر گذاشتن «سنت های قدیمی» و احترام به «اندیشه های مخالف» از خر شیطان پائین آمده و به امر وحدت گردن نهند!! (مصطفی مدنی- سایت اتحاد فدائیان خلق...) اصرار پرویز نویدی بر ادامه کار با پروژه وحدت، از سوی کمیته مرکزی اتحاد فدائیان به «امری غیر تشکیلاتی و غیر دموکراتیک و خلاف اساسنامه» تعبیر شده است. (اطلاعیه کمیته مرکزی - 7 خرداد 1395- سایت اتحاد...) اصرار «اکثریت» بر ادامه کار با بخشی از اعضای اتحاد فدائی، چشم انداز انشعاب در این سازمان را تسریع می کند. امری که بر کمیته مرکزی این سازمان پوشیده نمانده است. (اطلاعیه فوق) - اتحاد فدائیان در اطلاعیه ای، ارزیابی خود را از پروژه شکست، در یک سری مسائل عملی- تاکتیکی و یا ذهنی عمده می کند. «بی اشتیاقی شرکت کنندگان، بوروکراسی، تمرکز گرایی...» و غیره. من در بالا نشان دادم که نطفه شکست پروژه از همان ابتدا در اختلاف بین بنیان های نظری و بینش سیاسی طیف ناهمگون آن نهفته بود. خود اعلامیه اتحاد فدائیان خلق، اذعان دارد که «با اولین درآمد جنبش توده ای در 1388- بحران در میان شرکت کنندگان در پروژه وحدت شروع شد.» و این امری طبیعی است. آیا بین پروژه نفی حاکمیت جمهوری اسلامی در کلیت و دیدگاه هائی که انتخابات و حمایت از این جناح و آن جناح رژیم را میدان مانوری برای "چپ" و حتی در برخی دیدگاهها، اصلی ترین آن می دانند، تفاوتی اساسی وجود ندارد؟ آیا بین گرایش که درکش از سوسیالیسم در ممکن ترین حالات، رنگ و لعابی کینزی بر سرمایه داری در قالب سوسیال- دموکراسی ورشکسته غربی است با کسانی که سوسیالیسم را گسستی انقلابی از سرمایه داری می دانند و ساختمان آن را فقط با درهم شکستن ماشین دولتی سرمایه داری و برقراری مالکیت اجتماعی بر ابزار تولید و

دموکراتیزه کردن کامل سازمان اجتماعی کار، در راستای تحقق حاکمیت واقعی مردم می‌دانند، فرقی اساسی نیست؟ فدائیان که هنوز از شوک سقوط قبله گاهشان و ریزش آرمانهایشان خارج نشده‌اند، دچار آنچنان کمونیسیم هراسی گشته‌اند که از بکاربردن کلمات انقلاب، مبارزه طبقاتی، پرولتاریا و طبقه کارگر، مارکسیسم و کمونیسیم و ... دچار وحشت می‌شوند و خود را پشت کلماتی چون عدالت اجتماعی، طبقات مدرن، حقوق بشر، مبارزه بین سنت و تجدد و جنبش مدنی و ... پنهان می‌کنند. افتراقاتی این چنینی را نمی‌توان در یک ظرف تشکیلاتی جمع کرد. پرویز نویدی و آنهایی که هنوز بر وحدت با «اکثریت» پا می‌فشارند، در حقیقت، دست به انتخابی تاریخی در گسست از چپ انقلابی و پیوستن به لشکر همراهان سرمایه زده‌اند. اینکه سوسیال-لیبرال‌های وطنی ما بخواهند با هم وحدت کنند و «حزب گسترده چپ» خود را برای «سیاست ورزی» بسازند، امری است که به خودشان مربوط است. اما پیوستن چپ انقلابی به این پروسه، به نظر من تقلیل‌گرایی و در نهایت انحلال‌طلبی است و می‌تواند مانعی برای شفافیت مبارزه ایدئولوژیک و بی‌اعتباری این چپ در بین طرفدارانش گردد. در ادامه این نوشتار، با مروری بر پروسه‌های وحدت در گذشته، به این مسأله باز خواهم گشت.

**اطلاعیه «شورای موقت سوسیالیستهای چپ ایران»** که در مرحله‌نهایی وحدت از ادامه‌راه جدا شده است، حاوی نکات مهمی در این زمینه است که جا دارد، روی آن کمی مکث کنیم. «شورای موقت...» به این نتیجه می‌رسد که ایجاد سازمانی واحد با مبانی نظری-سیاسی و تشکیلاتی چپی به واقع سوسیالیستی با این روند به ویژه با سازمان «اکثریت» امکان‌پذیر نیست و به درستی بر نکات زیر انگشت می‌گذارد.

افزون بر اختلاف برسر مقام و جایگاه مبارزه سوسیالیستی و ضد سرمایه‌داری در ایران امروز و رابطه تفکیک‌ناپذیر آن با مبارزه برای آزادی و دموکراسی و افزون بر سر اختلاف در ماهیت نظام جمهوری اسلامی و امکان تحول یا اصلاح آن در درون سیستم و موضع مشخص نسبت به آن، اصلاح‌ناپذیری و تحول‌ناپذیری آن و در نتیجه ضرورت تاریخی انحلال یا سرنگونی آن، گره‌گاه اصلی و گذرناپذیر تضادهای ما با روندی است که خود را صریحاً «تحول‌طلب جمهوری اسلامی دانسته و بر همسویی و همکاری با اصلاح‌طلبان داخلی کشور، بر مبارزه پارلمانی، مبارزه در بهره

گیری از تناقض‌ها و شکاف‌های سیاسی درون حکومتی، بر شرکت در کارزارهای داخلی و بهره‌گیری از فرصت‌های ممکن، بر دموکراتیزه کردن نهادهای جمهوری اسلامی تأکید می‌ورزد.»

شیدان وثیق نماینده‌شورا در نشست‌های وحدت و یکی از فعالان آن، در یک سری نوشته، دیدگاه‌های خویش را نسبت به نقاط افتراقی که بطور واقعی‌تر پروسه وحدت را رقم زده‌اند، بیان کرده است. «رئوسی از این اختلافات که مورد تأیید ما هم می‌باشد به‌قرار زیر است - مسأله شرکت طبقه متوسط بعنوان بخشی از اپوزیسیون و پایگاه اجتماعی این وحدت - نامزد کردن خاتمی برای ولایت فقیه - اختلاف بر سر اصولی کردن مبارزه مسالمت‌آمیز و برله حق انتخاب مردم بر سرچگونگی مبارزه با جمهوری اسلامی... و لزوم مبارزه با کلیت نظام و نه تنها این نظام بلکه نظام سرمایه‌داری...» مانیفست «**چپ‌رهایی بخشی**» که شیدان وثیق ترسیم می‌کند و در آن خواهان گسست کامل از دو گرایش چپ یعنی چپ سنتی [منظور چپ اردوگاهی و استالینیستی است] و چپ سوسیال - دموکرات است. تا آنجا پیش می‌رود که ما را به بازنگری اصولی از مانیفست کمونیستی همچون مسأله کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر، جایگاه حزب طبقه کارگر، نقش جنبش‌های اجتماعی و رابطه آنها با جنبش‌های کارگری در مسأله گذار از سرمایه‌داری و ساختمان سوسیالیسم و ... فرا می‌خواند. کج‌فهمی‌هایی از این قبیل، ما را به ضرورت هرچه بیشتر مبارزه جدی ایدئولوژیک در بین نیروهای چپ انقلابی در جهت فراهم آوردن زمینه‌های یک وحدت واقعی واقف‌تر می‌کند.

شورای موقت، همچون اتحاد فدائیان، از شوک این وحدت مصون نماند، در همان ابتدای انتشار فراخوان سه سازمان (9 نوامبر 2012-12 آبان 1391) سه تن از کادرهای شورا، محمود راسخ-ارسلان رحمانی و ناصر چگینی با انتشار بیانیه‌ای، شورای موقت را از پیوستن به پروسه وحدت و نزدیکی به «اکثریت» برحذر داشتند. آنها در همان زمان نوشتند «سازمان اکثریت با سوابقی که دارد، با شیوه و سیاستی که اعضای آن در حال حاضر در پیش گرفته‌اند، مانند نوشتن اندرزنامه به خامنه‌ای جلال و سازمان دادن و شرکت در نشست‌هایی مانند نشست استکهلم، بلژیک، واشنگتن و غیره با حضور آمریکائیه‌های منسوب به سیا و نئوکان‌ها که معلوم نیست خرج آن نشست‌ها چگونه تأمین می‌شود و



دادن رهنمود به جمهوری خواهان برای ائتلاف با رضا پهلوی و سلطنت طلبها در مقاله خردمندانه اندیشمند بزرگ سوسیالیست و جمهوری خواه ناب و بی همتا آقای فریدون احمدی از اعضای بنام و فعال «اکثریت» که گویا از رهبران جناح چپ؟؟ آن سازمان نیز می باشد، بیشتر دفع کننده است تا جذب کننده...» (اخبار روز- 19 آبان 1391) شورای موقت با گرایش مبهم و دو پهلو به این پروسه وحدت پیوست. ابهامی که ناشی از پذیرش میثاق بدون نقد حقوق بشر- (از زاویه دید یک سوسیالیست، مالکیت خصوصی سرمایه نمی تواند در حریم تقدس حقوق غیر قابل نقض باقی بماند)- و گذار مسالمت آمیز از جمهوری اسلامی به عنوان یک اصل بود - (که می خواهد از پیش راه هرگونه ابتکار عمل توده ای را برای دفاع در مقابل درنده خوئی و خشونت سیستماتیک حکومت ببندد). به این ترتیب، راسخ و دوستانش از شورا جدا شدند. 4 سال بعد شکست این پروسه و جدائی شورا از آن، حقانیت بیانیه سه تن را نشان داد. ریزش کادرهای شورا به ابتدای این پروسه ختم نشد. در موقع جدائی آنها از این پروسه، مجید زربخش یکی دیگر از کادرهای بالای آن به حضور خود در این پروسه ادامه داد. زربخش در مصاحبه خود با (عصر نو در 5 مه 2016 -گفتگو پیرامون شکل دهی شکل بزرگ چپ) دیدگاهش را در ایجاد سازمانی از نوع سازمان چپ آلمان، پنهان نمی کند. «در آلمان حزب چپ ها گرایش های فکری گوناگون و بعضاً متضاد را با جدال ها و سدها و موانع مختلف پایه گذاری کردند. این کثرت گرائی در عین حال که حامل نوعی درهم ریختگی در حزب است. یک عامل پویایی نیز هست...» (تأکید از من). او در ادامه، ایده آل خود را حزبی می داند که در روند حرکت سرمایه داری احزاب حاکم را به اقداماتی اصلاحی در زمینه حقوق و مطالبات کارگران و ایجاد حساسیت در این عرصه وا دارد.

جنب و جوش کنونی «اکثریت» وهم پیمانانش در راستای ایجاد یک حزب بزرگ "چپ"، اولین اقدام آنها از این نوع نیست. آن را باید در ادامه تب جمهوری خواهی دهه گذشته دانست. نگاهی به این گذشته، مارا بیشتر با ماهیت این روند، آشنا می کند.

ولوله چپ اصلاح طلب را باید در راستای جنبش اصلاح طلبی در ایران که با دوّم خرداد 1376 و انتخاب خاتمی به مرحله بالائی از توسعه سیاسی و اجتماعی خود رسید، مورد بررسی قرار داد. جنبش اصلاح طلبی در ایران، برون رفت جمهوری اسلامی را

از بن بستى که بدان دچار شده، از بالا جستجو می کند. بن بستى که نتیجه تناقض ساختاری رژیم در ارائه راه حلی منطقی برای ارضای خواست هائی است که به طور اساسی در جنبش عمومی سالهای 56-57 نمود یافته و آن را در مطالبات آنها برای آزادی و دموکراسی سیاسی و خلاصی از بیکاری و فقر و بی خانمانی میلیون ها کارگر و زحمتکش شهری و روستائی مشاهده نمودیم. بن بستى که حتی در پاسخ گوئی به خواست های بخش مهمی از بورژوازی لیبرال و قشرهای میانی جامعه در سهم بری سیاسی و اقتصادی، عاجز است. اصلاح طلبان حکومتی که سال ها دست در دست انحصار طلبان در سرکوب جنبش سیاسی و اجتماعی شرکت داشته اند، به همراه اصلاح طلبان غیر حکومتی که در سالهای سیاه جنگ و سرکوب رژیم جمهوری اسلامی، سیاست مماشات و سکوت اختیار کرده بودند، خواهان تعدیل سیاستهای اقتصادی- سیاسی و فرهنگی رژیم و قانونمند کردن آن در چهارچوب قانون اساسی هستند. آنها در پائین به دنبال مهار جنبش توده ای و دموکراتیک مردم و کشاندن آن به مسیر حل تضادهای خودشان با بخش های دیگر حکومتی می باشند. این چنین است که در 20 سال اخیر، اصلاح طلبان با سوار شدن بر امواج جنبش توده ای و توهامات آنها به بازی رقابتی خویش با جناح مسلط پرداخته اند، بدون آنکه دستاورد مهمی در جهت خواست های مردم داشته باشند. انعکاس این وضعیت در میان اپوزیسیون جمهوری اسلامی، جای بسی تأمل دارد. بخشی از این نیروها که خود را پیشروان جنبش دموکراتیک و در مورد برخی از آنها پیشاهنگان طبقه کارگر می نامند، به دنبال تأیید و حمایت از اصلاح طلبان حکومتی و یا با پشتیبانی ضمنی و یا حتی با سکوت همراه با مماشات خویش در مقابل توهم آفرینی های آنها، خاک به چشم مردم پاشیده و با غفلت از وظیفه روشنگری و «پیشروی» خویش، به دنبال توهامات مردم که انگیزه ای جز عدالت جوئی و آزادی خواهی راهنمای عملشان نبود، راه افتادند. چشم انداز به بازی گرفته شدن در بازی قدرت و یا به تعبیر خودشان «سیاست ورزی»، جریان های رفرمیست در خارج، چون «اکثریت» و حزب دموکراتیک مردم ایران - بابک امیرخسروی- و توده ای ها را به تکاپو واداشته، تا پرچم «جمهوری خواهی» را بلند نمایند. انتشار منشور 81 در آبان 1381 (2003) و تجمعی از این دست در برلین به نام «اتحاد جمهوری خواهان»- ماه مه 2003 -

اردیبهشت 1382- که با سر و صدای زیادی اولین همایش خود را با شرکت تعداد قابل توجهی از فعالان ملی گرا و دموکرات و بعضاً "چپ" در این شهر برگزار کردند، در عمل نشان داد که برای اکثریت و بقایای حزب توده که سردمداران و گردانندگان اصلی این اجتماع بودند، در بر روی همان پاشنه می چرخد، یعنی هنوز در گیر جستجوی جناحهای خوب و بد در درون حکومت هستند و جای پای خود را در ائتلاف با آنها جستجو می کنند. این بار به عوض وحدت با رادیکالهای خط امام و طرد لیبرالها، در پی کشف و اتحاد با لیبرالها و طرد به اصطلاح تندروهای رژیم هستند. قطعنامه ها و نتایج کنفرانس برلین نشان داد که رفرمیسم منحط آنها در بعضی مواقع از رفرمیسم ملی - مذهبی ها هم عقب تر است. جدا کردن طرح همه پرسی و تغییر قانون اساسی از مسأله سرنگونی رژیم و دامن زدن به این توهم که گویا با وجود این رژیم هنوز می توان قانون اساسی آن را عوض کرد و طرح مسأله مبارزه مسالمت آمیز به عنوان «هم تاکتیک و هم استراتژی» و تنها «مشی ممکن» در شرایطی که هنوز برای برپائی یک تظاهرات ساده باید به استقبال گلوله های پاسداران رفت، نشان های بارزی از این انحطاط است که توده ها را از قبل در مقابل هرگونه ابتکار عمل و اقدام انقلابی برای سرنگونی رژیم، خلع سلاح کرده و سازش با حکومت را به مرحله پرنسیب اصلی مبارزه سیاسی می رساند. بیانیه تأسیس «سازمان جمهوری خواهان ایران» که در تیرماه 1390 براساس همان میثاق های اتحاد جمهوری خواهان و در جدائی از آن اعلام موجودیت کرده، به خوبی عمق و پهنای این مواضع را نشان می دهد. «جنبش دموکراتیک باید استراتژی روشنی برای عبور از استبداد دینی به یک نظام دموکراتیک داشته باشد. از نظر ما این راهکار انتخابات آزاد براساس میثاق های بین المللی و اعلامیه شورای بین المجالس است. انتخابات آزاد از نگاه ما آن انتخاباتی نیست که در چهارچوب قانون اساسی و در وضعیت استقرار عادی نظام انجام می گیرد. در عین حال آن انتخاباتی هم نیست که پس از بر افتادن جمهوری اسلامی و برای تأسیس یک نظام دیگر بر پا می شود. انتخابات آزاد از نگاه ما معطوف به وضعیتی است که جمهوری اسلامی امکان اعمال اراده خود را ندارد و در تعادل نیروی معینی که در نتیجه گسترش و پیشرفت مبارزات مردم پدید می آید، ناچار به بستن قرار دادی با اپوزیسیون بر فراز قانون اساسی موجود

است. این راهکار امکان عبور مسالمت آمیز به دموکراسی را فراهم می آورد و از فرو رفتن جامعه در جنگ داخلی و یا فروپاشی و خشونت جلوگیری می کند. چنین راهبردی بر مبارزه مسالمت جویانه استوار است که انتخاب مقدم هر جنبش مردمی است و فراخوانی است به همه نیروهای سیاسی از جمله **همة جناح های قدرت حاکم** که در انتخابات آزاد شرکت کنند و بر اراده مبتنی بر رای مردم گردن نهند. انتخابات آزاد تنها شکل تقسیم و بازتولید قدرت سیاسی در جامعه های امروزی است و ما برای نهادینه کردن آن در کشورمان میکوشیم.» (14 اسفند 1390 - سایت این سازمان) (تأکید از من است)

دامنه مغازلات «جمهوری خواهان» به اصلاح طلبان حکومتی و غیر حکومتی ختم نمی شود. موضع گیری برخی از رهبران آن به نفع رفسنجانی در انتخابات سال 1384 (سخنان فرهاد فرجاد در همایش ده ساله «اتحاد...» - این بار ما هستیم که باید جام زهر را بنوشیم و به رفسنجانی رأی دهیم) و یا رفت و آمدهای آنها با داریوش همایون (وزیر اطلاعات شاه و ریزن حزب مشروطه ایران) در کنفرانس کلن (19 نوامبر 2006) و یا کشف اشتراکاتی با منشور 91 و منشورهای رضاپهلوی توسط فتاویور (مصاحبه با صدای آمریکا - <http://ir.voanews.com/a/1527657.html>)، تأییدی بر ادعای ماست.

جریانی که در پاریس (**جمهوری خواهان دموکراتیک و لائیک**)، بعد از برلینی ها، در سمینار سال 2003 و همایش سپتامبر 2004 گرد آمدند، علیرغم داشتن این امتیاز بزرگ نسبت به « اتحاد برلین» که نفی رژیم جمهوری اسلامی را در دستور برنامه خویش قرار داده بود، اما نتوانست از چهارچوب برنامه ها و هدفهای تعیین شده در «اتحاد جمهوری خواهان» فراتر رود. بی جهت نبود که تعداد زیادی از شرکت کنندگان در این همایش از برلینی ها و طرفداران آنها بوده و حتی در هیأت رهبری آن حضور یافتند و یا تعداد زیادی از فعالان چپ که در تدارک و انتخابات اولیه سمینار 2003 و گردهمایی 2004 شرکت داشتند، به سرعت این جریان را ترک کردند. با نگاهی به این منشورها و خواست های اعلام شده و ترکیب هیأت های رهبری، میتوان به صراحت گفت که برنامه و استراتژی جمهوری خواهان رنگارنگ، - علیرغم اختلاف نظرانشان- از محدوده برنامه عمل بورژوازی لیبرال ایران فراتر نمی رود. لفاظی هایی که اینجا و آنجا راجع به آزادی

و «عدالت اجتماعی» و رشد و توسعه اقتصادی و «برابری فرصت» ها و (اعلامیه مشترک برای وحدت جمهوری خواهان- تیر 1393)... می شنویم، مقوله هائی کشداری است که به درد سیاست ورزان «اکثریت» و توده ای و متحدان آنها می خورد که مفری است برای فرار از طرح مشخص خواسته های کارگران و زحمتکشان و تبیین شرایط سرکوب و استثمار شدید آنها توسط رژیم اسلامی و نظام سرمایه داری و راه برون رفت از آن. سند سیاسی مصوبه نخستین گردهمائی 3 و 5 سپتامبر، با اصرار بر ترسیم شکل بندی جمهوری آینده و با پذیرش اعلامیه حقوق بشر در کلیت آن، از قیل تکلیف خود را با همه اشکال دموکراسی توده ای (شورائی- مستقیم و مشارکتی...) و تعرض به حریم مقدس مالکیت سرمایه، روشن کرده است و علیرغم بیان برخی افتراقات در حاشیه، چپ ها را دعوت می کند که به زیر پرچم لیبرالی گرد آیند و با پذیرش حداقلی از مشترکات، مبارزه برای این «افتراقات» را به بعد موکول نمایند. این مهمترین سند گردهمائی، هیچ بندی به طور مشخص از وضعیت دهشتبار کارگران و زحمتکشان شهری و روستائی و فقر و بی خانمانی و بیکاری میلیونی آنها صحبت نمی کند. مسأله زمین و مسکن و مضمون اجتماعی و اقتصادی جمهوری به سکوت برگزار شده و همه اینها در فرمولی تو خالی خلاصه گردیده است. «تأمین حقوق فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی بنیادین که شرط لازم شهروندی برابر است. (امنیت، معاش، مسکن، بهداشت، آموزش و کار) تحقق این حقوق منوط است به ایجاد شرایط لازم برای بهره برداری برابر تمام شهروندان از امکانات مادی و معنوی کشور» (از سند سیاسی منتشر شده در سایت صدای ما). آری تمام بحث بر سر این «شرایط لازم» است که ما را به آن اختلافات اساسی می رساند که جمهوری خواهان مایل نیستند از آنها صحبتی شود، چرا که تمامی ماهیت لیبرالی این سند را روشن می کند. آش آن قدر شور است که صدای صادق کارگر (از فعالین کارگری عضو اتحاد جمهوری خواهان) هم درآمده است. «من انتظار کارکرد حزبی از «اجا» ندارم. اما این گروه تا به حال حتی یک اعلامیه در روز کارگر نداده، به قانون کار اعتراضی نکرده، شما می گوئید می خواهید تغییر مسالمت آمیز بدهید، با اتکا به کدام نیروها می خواهید این کار را بکنید، وقتی هیچ تعاملی با گروههای فعال مدنی ندارید؟» (مه 2013- گزارش همایش ده سالگی اتحاد جمهوری خواهان- دویچه وله فارسی)

اینکه اپوزیسیون بورژوازی لیبرال و دموکراتهای طرفدار سرمایه داری در یک ائتلاف جمهوری خواهانه متشکل گردند، امری است که در نهایت می تواند به شفافیت مبارزه طبقاتی در ایران کمک کند. ولی آنچه در این میان مبهم و دوگانه است، نقش گروهها و عناصر "چپی" است که با خجالت و کمروئی هنوز ادعای سوسیالیست و کمونیست بودن و طرفداری از کارگران و زحمتکشان دارند و در میان عناصر و رهبری این جریانات گم گشته اند.

هیچ کس نمی تواند مدعی شود که مبارزه دموکراتیک مردم ایران در صد ساله اخیر یعنی از جنبش مشروطیت به بعد برای دموکراسی سیاسی و آزادی های اساسی از مبارزه اجتماعی برای خلاصی از ستم استثمار و ستم ملی و رهائی از سلطه بیگانگان و کسب استقلال سیاسی و اقتصادی جدا بوده است (4). "چپ" هائی که امروز با جمهوری خواهان لیبرال، منشور و پلاتفرم وحدت امضا می کنند و با شعار شرمگینانه «عدالت اجتماعی» به صورت کلی و مبهم از طرح مشخص مطالبات اقتصادی و اجتماعی اساسی کارگران و زحمتکشان، دهقانان و میلیونها تولید کننده خرد طفره رفته و نمی خواهند به بهانه وحدت و «اشتراکات» با نیروهائی که سالهاست مارکسیسم و سوسیالیسم و کمونیسم و انقلاب و قیام را رها کرده اند، مضمون جمهوری پارلمانی خود را باز کرده و به طور روشن بگویند چگونه می خواهند دموکراسی سیاسی و آزادیهای مورد نظرشان را بدون تکیه به کارگران و زحمتکشان در جامعه ای که بیش از هر زمانی شکاف طبقاتی در آن بازتر گشته، پیاده نمایند؟! .. در حقیقت این درس مهم تاریخ را در جامعه ای که زیر ستم سرمایه داری قرار گرفته، نادیده میگیرند که همواره مبارزه علیه استبداد و دیکتاتوری با مبارزه علیه ستم طبقاتی و استثمار از سوئی و مبارزه علیه استعمار و استعمار نوین و ستم امپریالیستی از سوی دیگر، همراه و عجین بوده است. البته این امر که ممکن است در این یا آن مقطع این یا آن وجه از مبارزه عمده گردد، در این امر تغییری نمی دهد که از زاویه منافع اساسی طبقه کارگر و رهائی جامعه از ستم سرمایه، مبارزه طبقاتی هیچگاه تعطیل نمی شود. چپ انقلابی که این امر در صدر برنامه سیاسی اش قرار دارد، فراموش نمی کند که مبارزه برای آزادی و دموکراسی و استقلال در پیوندی ارگانیک با مبارزه طبقاتی قرار دارد و حفظ استقلال

نظری- ایدئولوژیک و سیاسی- تشکیلاتی این چپ در هر ائتلاف و وحدتی با سایر نیروها ضامن حفظ این منافع و وفاداری به آرمان رهایی از هرگونه ستم طبقاتی است. از نقطه نظر منافع عمومی جنبش دموکراتیک، ضد امپریالیستی، ضد حکومت دینی و مبارزه برای جدائی دین و مذهب از دولت و حتی جنبش اصلاح طلبی، تنها شرکت آزاد و مستقل هر نیروی اجتماعی با ارائه طرحها و برنامه خودش است که می تواند بیشترین نیروهای مردمی را به عرصه مبارزه مشترک بکشاند.

امروز در ایران، قدرت دست بالای سرمایه داری بوروکراتیک - نظامی و سرمایه داری رانت خوار و تجاری، نه تنها کارگران و زحمتکشان شهری و روستائی را در مقابل خود علم کرده ، بلکه بخشهایی وسیعی از اقشار متوسط و مرفه جامعه را در اپوزیسیون خود قرار داده است. اگر چه همه این نیروهای اجتماعی از نبود آزادیها و دموکراسی در رنجند و در نفی جمهوری اسلامی می توانند منافع مشترکی بیابند، اما لزوماً راه حل یکسانی برای جایگزینی آن جستجو نمی کنند. بین خواسته های فرهنگی- سیاسی و اصلاحات اقتصادی اقشار مرفه اجتماعی و بخشهایی از بورژوازی لیبرال که چشم امید به سرمایه های نئولیبرال جهانی و نسخه های آماده بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سایر نهادهای آن دارند، با خواسته های عمیق توده هائی که رهایی از فقر و بیکاری و بی مسکنی و استثمار و ستم فرهنگی و جنسی و ملی را جستجو می کنند، تفاوتهای اساسی وجود دارد. حتی آنجا که از مقولات عام و مشترکی چون آزادی و دموکراسی صحبت می شود، مسلماً درک یکسانی از این مفاهیم وجود ندارد. این مؤلفه های سیاسی که خود محصول مبارزه طبقاتی در همه ابعادش هستند، مدام در حال تغییر و تحول اند و گستره آن به توازن قوای نیروهائی بستگی دارد که در عرصه نبردهای سیاسی و اجتماعی قرار دارند.

پس می بینیم که حتی در این عرصه مشترک هم که جمهوری خواهان ما می خواهند همه را در یک کاسه کرده و در حداقل هائی از حداقل ها محصور نمایند، همه چیز بر روی کاغذ تمام نمی شود. قراردادهائی که امروز "چپ"ها با لیبرالها بر سر جمهوری پارلمانی و چند و چون آن امضا می کنند و بحث و گفتگو بر سر اشکال و شیوه های مختلف مبارزه و اعمال حقوق فردی و جمعی مربوط به آزادی ها و دموکراسی سیاسی را به «بعد از

مرگ شاه» موکول می کنند. در حقیقت، منع مردم از ابتکار عمل و ابراز تجربه های جدیدی است که به عمل مستقیم و شرکت مستقیم و هرچه بیشتر آنان در سیاست مربوط می شود. دموکراسی مشارکتی - اشکالی از نمایندگی های قابل عزل و قابل کنترل توسط ارگانهای توده ای- دموکراسی شورائی و تلفیقاتی از اینها، شعارهائی روی کاغذ نیستند. بسیاری از آنها در در دوران های انقلابی و بحرانهای سیاسی و برآمدهای توده ای، به صورت خودجوش و یا سازماندهی شده، به محک تجربه درآمده اند. از آنجا که اشکال بورژوائی دموکراسی کنونی، هرچه بیشتر و بیشتر محدودیتهای خودش را در دسترسی مردم به قدرت سیاسی و حتی به آزادیهای فردی و اجتماعی به نمایش گذاشته است، این قدمی به پیش نیست که ما از قبل، خود و مردمان را از تجربه های جدید منع کرده و فقط آن اشکالی را در دستور قرار دهیم که تا به حال محدودیتهای خود را در دموکراسی های بورژوائی و کارآمدی خودش را برای حفظ توازن این سیستم و منافع طبقات حاکم نشان داده است.

تا آنجا که به توده های مردم مربوط است، حفظ، تداوم و تحول آزادی ها و دموکراسی سیاسی، دقیقاً به میزان آگاهی و تشکل پذیری آنان و قدرت سازمانها و انجمن های دموکراتیک و توده ای و استقلال نظری و عملی سازمانهای سیاسی آنان بستگی دارد. برای پیشروان سیاسی، پیدا کردن راه حلهای صحیح، نه در گرو پاک کردن اختلافات و قراردادن همه در یک کاسه و انتزاعی ترین نقاط مشترک را جستجو کردن، بلکه در شفاف کردن هرچه بیشتر مواضع هر جریان سیاسی و ایجاد ظرفیتهای مناسب برای مبارزه ایدئولوژیک سالم است. عمل مشترک و اتحادهای تاکتیکی و استراتژیک بین گروههای چپ در وحله اول و حتی بین اینها و سازمانهای دموکرات و مخالف در هر مقطع تاریخی، امری ضروری و اجتناب ناپذیر برای پیروزی در مقابل نیروهای ارتجاعی حاکم می باشد. پاسخی که در هر مقطع به سؤالاتی که تضادهای اجتماعی جلوی راه این نیروها و نمایندگان سیاسی آنها قرار می دهد متفاوت است. جستجو برای تفاهم و پیدا کردن نقاط مشترک، توسط نیروهای سیاسی بر ضد ارتجاع حاکم، از وظایف اجتناب ناپذیر هر نیروی آگاه و مسئول سیاسی است. وحدت عملی که بر مبنای این نقاط مشترک بوجود می آید، ضامن تجمع و قدرت گیری نیروهای اپوزیسیون است. پر واضح است که حضور در

این اتحادها در گرو داشتن اکثریت در آنها نیست. اما این اتفاق و اتحادها نباید مانع از شفافیت مواضع مختلف و استقلال نظری و عملی نیروهای شرکت کننده در آن باشد. نیروهائی که علیرغم داشتن مواضع مشترک در یک مقطع، به لحاظ تاریخی و استراتژیک می توانند در تقابل و تضاد قرار گیرند. پاک کردن اختلافات و جستجو به هر قیمت برای وحدت و تلفیق غیر اصولی آنها نه تنها به وحدت و تقویت جنبش همگانی کمک نمی کند، بلکه مانعی برای آنست. به ویژه در شرایطی که توازن نیروها کاملاً به ضرر نیروهای چپ می باشد، به تقلیل مواضع رادیکال و انقلابی و در نهایت به تضعیف پایه های اجتماعی این نیروها منجر می شود. در نبود و یا ضعف این پایه ها، اتحاد عمل را از توان انداخته و به تقویت محافظه کاری و راستگرایی منجر می شود.

### سخن پایانی:

با نگاهی به انشعابات متعدد در سازمانهای چپ، طرح های پیوند و وحدتی که امروز در دستور کار همه فعالان جنبش کمونیستی قرار گرفته است نمی تواند بدون ارائه تحلیلی از علل این شکست ها و راهکارهای برون رفت از آنها، به نتیجه مطلوب برسد. من در زیر بخشی از داوری «آدرخش» را در این مورد که در خطاب به رفقای کمیسیون تدارک نشست حضوری نیروهای چپ و کمونیست آمده، عیناً می آورم که می تواند به عنوان سندی پایه ای برای این بحث مورد استفاده قرار بگیرد.

«ما بدون اینکه درباره ماهیت این انشعابات و درست یا غلط بودن آنها داوری کنیم دست کم می توانیم بگوئیم که این انشعابات نشان می دهند که برای کار مشترک صرفاً اراده و حسن نیت کافی نیست. دو عنصر مهم - که با یکدیگر پیوند نزدیک دارند - در این پراکندگی و از هم پاشیده شدن نیروهای چپ ایران نقش مهمی داشته اند (علاوه بر سرکوب خونین و مداوم کمونیست ها و دیگر نیروهای انقلابی و حتی مخالف غیر انقلابی توسط رژیم) و این دو عبارتند از الف) ضعف و انحرافات نظری که به رواج انواع سوسیالیسم های غیر پرولتری - و به طور مشخص فرمیسم و آتارشیسم - در درون جنبش چپ ایران منجر شده اند و دیگری ضعف پیوند فعالان سازمان های کمونیست و چپ با طبقه کارگر و جنبش واقعی این طبقه. تا هنگامی که جنبش کمونیستی ایران (و جهان) بر این دو ضعف بزرگ غلبه نکرده است پراکندگی و انشعاب های گوناگون و متعدد اجتناب ناپذیر اند و نه تنها وحدت

کل کمونیست ها یا بخش اعظم و تعیین کننده آنها صورت نخواهد گرفت بلکه چشم انداز همکاری گسترده و مستمر نیز وجود نخواهد داشت. با توجه به این وضعیت، ما بر این باوریم که نخست باید بین همکاری بین نیروهای انقلابی و وحدت کمونیست ها فرق قایل شد (هرچند این دو روند با هم پیوند دارند و روی یکدیگر اثر می گذارند). همکاری بین نیروهای انقلابی - که در این برهه به طور عمده نیروهای کمونیست و چپ را دربر می گیرد - می تواند گرد یک پلاتفرم صورت گیرد که یک رشته اهداف سیاسی مهم و مبرم و یک رشته خواست های اقتصادی - اجتماعی کارگران و زحمتکشان را - که هنوز خواست حداکثر پرولتاریا نیست شامل شود. این همان چیزی است که در برنامه های احزاب کمونیستی و در ادبیات کمونیستی جهان به برنامه حداقل معروف است و برخی آن را خواست های فوری و مبرم پرولتاریا می نامند. دیدگاه ما در این زمینه با مواضع اعلام شده در «همکاری نیروهای چپ انقلابی» (تابستان 1389، اوت 2010 که در سطح نیروهای چپ نیز پخش شد - و بدون پاسخ و برخورد ماند!) یکی است.

در مورد وحدت کمونیست ها، طبیعتاً معیارهای دقیق تر و طبقاتی تری باید در مد نظر باشد. با توجه به ضعف ها و انحرافات درون جنبش چپ، مبارزه تئوریک برای تدوین برنامه و سیاست (استراتژی و تاکتیک) کمونیستی از اهمیت بالایی برخوردار است. در این زمینه از دیدگاه ما تعیین یک رشته مسائل تئوریک بنیادی و برنامه ریزی برای کار روی آنها و پخش نتایج در سطح جنبش اجتناب ناپذیر است. چنین کاری که قاعدتاً باید از طریق نشریات، رسانه ها و به ویژه سمینارهایی با زمان بندی و برنامه معین و هدفمند صورت گیرد، می تواند پل نزدیکی و وحدت اصولی کمونیست ها و منزوی کردن دیدگاه های انحرافی باشد. در زمینه تلاش برای وحدت کمونیست ها وظایف مهمی در مقابل نیروهای کمونیست قرار دارد که برخی از آنها از این قرارند:

فراهم ساختن زمینه های به راه انداختن مبارزه ای نظری برای تدوین برنامه و سیاست پرولتاریای سوسیالیست ایران. این مبارزه تئوریک باید مسایل عام سوسیالیسم و جنبش جهانی طبقه کارگر و مسایل ویژه جامعه ایران، از جمله موارد زیر را در دستور کار قرار دهد: تحلیل اقتصادی - اجتماعی جامعه سرمایه داری معاصر و آرایش طبقاتی این جامعه؛ وضعیت طبقه کارگر و

چگونگی روابط او با دیگر طبقات جامعه؛ بررسی عوامل عینی و ذهنی ای که به فروپاشی نظام سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم و محور استثمار و جامعه طبقاتی می انجامند؛ تحلیل مشخص اقتصادی - اجتماعی جامعه ایران، بررسی طبقات مختلف و مبارزه طبقاتی در ایران به ویژه مبارزه طبقه کارگر به ضد بورژوازی؛ بررسی اهداف دراز مدت و فوری کمونیست های ایران؛ تحلیل وضعیت اجتماعی، اقتصادی، حقوقی و سیاسی زنان، ویژگی ها و چشم انداز های جنبش زنان به ویژه جنبش زنان کارگر؛ بررسی مسأله ملی در ایران؛ بررسی وضعیت منطقه و تحلیل عینی سیاست های امپریالیسم به ویژه در منطقه و در رابطه با ایران؛ خصلت انقلاب آتی ایران.

مبارزه نظری برای تدوین برنامه و سیاست کمونیست ها در همان حال باید مبارزه با انحرافات جنبش کارگری و به طور مشخص رفرمیسم و آنارشیزم و انعکاس آنها در سازمان های مارکسیستی یعنی رویزیونیسم راست و چپ در زمینه مسایل مختلف برنامه ای، سیاسی (استراتژی و تاکتیک) و سازمانی همراه باشد. مبارزات نظری و عملی کمونیست ها نمی توانند از هم جدا باشند. برخی از مهم ترین مبارزات عملی کمونیست ها چنین اند:

ترویج و آموزش سوسیالیسم علمی در مقیاس وسیع و با روش های مختلف در میان کارگران و در سطح جامعه.

مبارزه عملی و سازمانی برای ایجاد حزب سیاسی طبقه کارگر که استقلال نظری و سیاسی این طبقه در مقابل دیگر طبقات و مبارزه برای رهبری انقلاب آتی توسط پرولتاریا را سرلوحه کار خود قرار دهد. چنین تلاشی از مبارزه سیاسی طبقه کارگر و تلاش کمونیست ها برای شرکت در آنها و ارتقای آن مبارزات در جهت مبارزه برای رهائی کلی پرولتاریا نمی تواند جدا باشد. عرصه اصلی فعالیت در این زمینه، در درجه اول، ایجاد هسته های کمونیستی در میان کارگران پیشرو مراکز بزرگ صنعتی و خدماتی ایران است.

شرکت فعال در مبارزه کارگران برای ایجاد سندیکاهای کارگری مستقل از دولت، کارفرما، احزاب سیاسی و نهادهای مذهبی؛ شرکت فعال در مبارزه برای خواست های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کارگران و تلاش در جهت ارتقای آنها به مبارزه در سطح کل طبقه.

پشتیبانی از جنبش زنان برای آزادی و برابری حقوقی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی با مردان؛ تلاش برای ایجاد و گسترش سازمان های زنان به ویژه سازمان زنان کارگر.

مبارزه برای ایجاد شوراهای کارگری (در مفهوم ارگان مبارزه برای تسخیر قدرت سیاسی توسط پرولتاریا و ابزار اعمال این قدرت) به محض مساعد شدن اوضاع.

مبارزه برای ایجاد کمیته های کارخانه و محل کار به محض مساعد شدن اوضاع.

شرکت فعال در حوزه های مختلف مبارزات دموکراتیک: مبارزه برای حقوق و آزادی های سیاسی، مبارزه با ستم ملی، مبارزه برای جدائی دین و نهادهای دینی از دولت و آموزش عمومی؛ پشتیبانی از مبارزات دانشجویان و جوانان و تلاش در جهت ارتقای این مبارزات.

مبارزه با سیاست های امپریالیسم در جهان، در منطقه خاورمیانه و در ایران.

مبارزه با شوونیسم و نظامیگری»

برگرفته از: (خطاب به رقای کمیسیون تدارک نشست حضوری نیروهای چپ و کمونیست - جمعی از کمونیست های ایران (آذرخش)).

خرداد 1391، 24 مه 2012

## پانویس ها

1- این مسأله حتی در میان هواداران «اکثریت» در داخل هم مشاهده می شود. اشتیاق هوادارانی که تحت نام «در دفاع از سوسیالیسم» اعلامیه می دهند، به وحدت خانواده فدائی و تأکید شان بر نمادها و سمبل های سازمان فدائیان از دوران چریکی، آنچنان است که علیرغم برخی اختلافات 180 درجه ای در اصول برنامه ای و سیاسی با «اکثریت» ورد سیستماتیک پیشنهادها و قرارهای این هواداران در نشست های سازمان اکثریت توسط رهبری در خارج، هنوز براین توهم پا می فشارند که وحدت «چپ» در ایران از مدار خانواده فدائی می گذرد. آنها بدرستی می نویسند که «سازمان سالهاست که خود را حزب طبقه کارگر نمی داند» و «بیشتر مایل است که بعنوان حزبی فرا طبقاتی معرفی شود تا حزب طبقه کارگر» و در ادامه مطلب به صراحت متذکر می شوند که «سازمان ما حزب به اصطلاح طبقه متوسط است با گرایشات دموکراسی خواهی و عدالت جوئی، هرچند بار منفی سوسیال-دموکراسی در ادبیات سیاسی کشورمان، مانع از آن می شود که رهبران سازمان خود را به این نام معرفی کنند.» آنها با وجود آنکه این پروژه وحدت را امری «اراده گرایانه» و «نوزادی بدون مادر» قلمداد می کنند، اما دوباره با توسل به اسطوره های فدائی این بار در قالب طرح به اصطلاح «اتحاد چپ» و در درجه اول جمع شدن خانواده فدائی، خواهان «ارزان نفروختن اعتبار و شأن فدائی» به سایر چپها هستند! توهم مستتر در این گفتار و تناقضات آن روشنتر از آن است که

احتیاج به تفسیر داشته باشد. (نقل قولها از اخبار روز- 8 تیر 1395- در دفاع از سوسیالیسم)

2- عدم موضع گیری نسبت به اختلاف چین و شوروی با وجود دیدگاههای نظری متفاوت در گروه جزئی و مسکوت گذاشتن این اختلافات در زندان و بدتر از آن، جلوگیری از این بحث بین گرایشات متضاد به بهانه حفظ وحدت. تداوم این موضع گیری در موقع وحدت دو گروه احمد زاده و جزئی با وجود گرایشات پرو چینی احمد زاده و پویان و طرفداری هر چند ملایم هواداران جزئی از شوروی، سراسر حیات فدائیان را تا سال 1355 دربر می گیرد که با اعلام علنی حاکمیت نظرات جزئی، بدون یک مبارزه جدی تئوریک خاتمه پیدا می کند. انتقاد از رویزیونیسم شوروی حول برخی از سیاستهای خارجی آن محدود می ماند در جزوه اعدام انقلابی عباس شهریاری (نقل از جنگی درباره بیژن جزئی - توسط حیدر) این موضع به روشنی بیان شده است. از میان نظرات گوناگون درباره انحرافات شوروی «چون دو نظریه گذار مسالمت آمیز و نظریه صلح اجتماعی، با مبارزه ما ارتباط مستقیم دارد، ناچاریم در باره آنها به طور روشن و دقیق موضع گیری کنیم اما سایر مسائل را چون در حال حاضر با وظیفه تاریخی مشخص ما مستقیماً ارتباط پیدا نمی کند، می توانیم فعلاً حل نشده اعلام کنیم. ...»

کشتگر از کادرهای بالای فدائی که یکی از انشعابات فدائی را رهبری کرده است در این مورد می گوید: «آنچه امروز به عنوان آثار بیژن جزئی در دست داریم، نشان می دهد که انتقادات او به نظام شوروی و حزب کمونیست آن محدود به ایراداتی به سیاست خارجی شوروی و روابط آن با حزب توده و احزاب مشابه است. خارج از این ایرادات، جزئی نظام شوروی و اروپای شوقی را ایده آل می بیند و چپ دموکرات و طرفداران آزادی احزاب و منتقدان جدی اتحاد شوروی را مارکسیست های آمریکائی می خواند و خود در آرزوی برپا کردن نظامی مشابه است.» (کشتگر همانجا ص 274) به قول عبدالرحیم پور یکی دیگر از رهبران فدائی در سالهای آخر قبل از سقوط شاه، «... در 1354 علیرغم اینکه رهبری سازمان در نشریه نبرد خلق از رفیق مائو صحبت می کرد. ولی در خانه های تیمی و درون رهبری تحولی با مضمون فاصله گیری از مائوئیسم و گرایش بیشتر به بلوک شوروی در شرف تکوین بود. به لحاظ عملی نیز رفقا برای ارتباط گیری با حزب کمونیست شوروی اقدامات معینی به عمل آورده بودند. ... مسأله همکاری با حزب توده هم در رهبری و هم در بین کادرها مطرح بود. این چنین بود که عکس رفیق حکمت جو (از رهبران توده ای که به دست رژیم شاه کشته شد) در زمستان 1354 بجای عکس مائو در خانه های تیمی نصب شد. (همانجا ص 28)

در متن این تناقضات و نارسائی های ایدئولوژیک - سیاسی که جنبش فدائی و همه نحل های آن را عاجز از درک درست مسائلی چون رابطه دولت و حزب، رابطه دولت و اقتصاد و سرمایه داری دولتی، بوروکراسی سیاسی - اداری و اقتصادی و اثرات آن در سازمان اجتماعی کار و تقسیم کار اجتماعی، دموکراسی درون طبقاتی و درون خلقی و درون حزبی، نقش سازمانهای کارگری و توده ای و بالاخره رابطه پیشرو با کارگران و زحمتکشان می کرد. مسائلی که پس از ضربات 54 و بن بست های مشی مسلحانه، راهی جز انشعاب و انشفاق برای فدائیان نمی گذاشت. بذره های مسموم پاشیده شده، در سالهای قبل

از سقوط شاه و در سالهای اول حاکمیت خمینی، ریشه دواند و انحراف بزرگ فدائیان را بوجود آورد «در اواخر زمستان 55، 25 نفر از چریکها با سمت گیری به حزب توده از آن جدا شدند. (گروه موسوم به بیگوند) و بقیه بین نظرات مبارزه مسلحانه محوری نزدیک به احمدزاده و مشی نظامی- سیاسی یعنی تناقض کامل جزئی تقسیم شده بودند.» (عبدالرحیم پور- همانجا - ص 280) اگر شورانقلابی بعد از قیام 57 و روی آوری هزاران تن به فدائیان، موقتاً تناقضات و تضادها را سرپوش گذاشت، اولین چرخش های رژیم جدید، فدائیان را غافل گیر کرد. ریشه های تنومند انحراف سر بلند کرد و این بار اکثریت فدائی را به حلقه خفت و خیانت حزب توده گره زد و اقلیت آن را به... 2.3.4.5 شقه تقسیم کرد بدون آنکه بتوانند از چنبره تناقضات ماهوی جنبش فدائی خلاصی یابند.

3- کارگران مزدی در سال 1390 اکثریت مطلق جمعیت فعال اقتصادی کشور را تشکیل می دادند. در سال 1390 این 13045 هزار نفر کارگر با اعضای خانواده هایشان جمعیتی بین 40 تا 42 میلیون نفر یا تقریباً 56% کل جمعیت کشور را دربر می گرفتند. در سال 1390، جمعیت طبقه کارگر، در معنی وسیع اجتماعی آن، از این هم بیشتر بوده است زیرا ما کارگران بازنشسته صندوق تأمین اجتماعی و صندوق بازنشستگی دولتی و کارگران از کار افتاده و کارگرانی که از هیچ صندوق تأمین اجتماعی مستمری نمی گیرند را به حساب نیآورده ایم. با در نظر گرفتن این موارد جمعیت کل طبقه کارگر در سال 1390 به بیش از 60% جمعیت کشور در سال 1390 می رسید. طبقه کارگر ایران بزرگترین طبقه مولد ثروت در کشور است و حدود 80% محصول ناخالص داخلی (بدون درآمد نفت و گاز صادراتی) را تولید می کند.

4- در جامعه ایران با دو تضاد بزرگ روبروئیم که آزادی طبقه کارگر و توده های زحمتکش در گرو حل انقلابی آنهاست: یکی تضاد کار و سرمایه است که ناشی از ساختار اقتصادی - اجتماعی جامعه سرمایه داری ایران است و دیگری تضاد بین روبنای سیاسی و حقوقی حاکم و کل تکامل اقتصادی و اجتماعی است که به صورت تضاد بین دولت دینی مستبد و ارتجاعی با اکثریت 95 درصدی یا بیشتر مردم نمودار می شود. طبقه کارگر ایران همچون بزرگترین طبقه اجتماعی، همچون بزرگترین مولد ثروت کشور، همچون طبقه ای که بیش از همه زحمتکشان استثمار می شود، همچون طبقه ای که هیچ منفعتی در استثمار، وجود طبقات و امتیازات طبقاتی یا گروهی ندارد، طبقه ای که منافع حیاتی اش در تقابل آشتی ناپذیر هم با ارتجاع سرمایه داری و هم ارتجاع پیشاسرمایه داری و هرگونه تاریک اندیشی و تعبد است، طبقه ای که منافع حیاتی اش با دموکراسی سیاسی و اجتماعی گره خورده است، آری طبقه کارگر ایران یک طرف اصلی، هم در تضاد بین کار و سرمایه و هم در تضاد بین کل روبنای سیاسی و حقوقی حاکم با اکثریت قاطع مردم است.

انقلاب اجتماعی بدون انقلاب سیاسی ممکن نیست و انقلاب سیاسی تنها از راه تداوم انقلاب و تکاملش به انقلاب اجتماعی کامل می شود و پیروز می گردد. (آذرخش، طبقات جامعه سرمایه داری و ویژگی های ساختار اقتصادی- اجتماعی ایران، سهراب شهابنگ شهریور و مهر 1393)

## دو شعر

### دغدغه

#### داریوش سلحشور

همه ی دغدغه ی من آن بود

که دگرگونه جهانی بسازیم،

دگرگونه از آن دست که هیچ فرمانی

شلاق درد را بر گردگاه انسانی به بازی نگیرد.

و هیچکس را تمنای آن نباشد:

که طناب دار را

بر گردن انسانی بیاویزد!

جهانی از آن گونه بسازیم که:

دیگر هراس شام شب بچه ها

کابوس روز هیچکس نباشد.

و دیگر کسی را توان آن نباشد که

بر حضور جمعی انسان علامت:

ورود ممنوع بنهد.

دگرگونه جهانی باشد که در آن:

هیچ فرمانی

بر سرود نان و آزادی حکم نرانند!

و سوسیالیسم قانون شاداب زندگی باشد،

و نه شعاری شورشی.

همه ی دغدغه ی من آن بود

که تو دمی در آرامش:

سیگارت را دود کنی،

شراب ات را نوش،

و آوازت را بخوانی

با هجایی که خود می پسندی،

بی محابای خدا و دولت و دستگاه زور!

همه ی دغدغه ی من آن بود

که تو بی آن که در چرتکه ی زیستن غوطه ور باشی،

به گونه ی کودکان ات بوسه دهی،

تا سخن مهر به لبخندی بشکوفد

در پهنای چهره ات.

تو همه ی دغدغه ی من بودی،

و زیبا زیستن ات هنوز

آوای سرود من است.

### دو مضحکه

#### هژیر سخنور

در دادگاه باز شد

نگهبانان چپ و راست و پشت سر

به درونش راندند.

در آن سوی اطاق

روی صندلی

آخوندی عمامه سیاه

قاضی دادگاه

با ریش جوگندمی

و دو ریشوی دیگر

کسی چه می داند

شاید یکی دادستان یا وکیل

و دیگری منشی مضحکه



او که به تلاوت آیات

قاضی به منشی گفت:

اعتنایی نداشت

بنویس ابد

به یاد دادگاه نظامیان تراشیده ریش

و مضحکه به پایان رسید.

و وکیلی افتاد

که در فکر چاپیدنش بود.

در راه بازگشت به زندان

از خود می پرسید

آن بار دادگاه تجدید نظر

ابد چه مدت است

رای بدوی دو ساله را

یعنی که تا زنده ام؟

بی هیچ دلیل و بزه ای

و به خود گفت

ده سال برید و تمام کرد

ابد با عمر من

شاید به این علت

شاید پنجاه تا شصت سال

که زمانه مساعد نبود.

بیشتر نباشد.

اما نه، آن دفعه

این بار اما

ده سال یک ساله شد

قاضی عمامه سیاه

پس چرا ابد

سریع تر از آن نظامیان

بیش از پنج یا شش سال نباشد؟!

به پایان خط رسید

و از ریاضیات خویش

پرسید مسلمانی؟

به خنده افتاد.

پاسخ شنید: نه

باز پرسید مسیحی هستی؟

پاسخ شنید: نه

دوباره پرسید اصلاً دینی داری؟

پاسخ شنید: نه

## دو مقاله از و. ا. لنین

### مارکسیسم و رفرمیسم

### حزب غیر قانونی و فعالیت قانونی

#### ترجمه سهراب شباهنگ

مقاله «مارکسیسم و رفرمیسم» را سهراب شباهنگ از روی ترجمه انگلیسی مجموعه آثار لنین، جلد ۱۳ چاپ مسکو ۱۹۷۲، صفحات ۳۷۵ - ۳۷۲ و نیز در مقایسه با ترجمه فرانسوی مجموعه آثار او صفحات ۴۰۳ - ۳۹۹ جلد ۱۹ چاپ ادیسیون سوسیال و پروگرس ۱۹۶۷، و مقاله «حزب غیر قانونی و فعالیت قانونی» را از روی ترجمه فرانسوی مجموعه آثار لنین صفحات ۴۰۶ - ۳۹۹ ادیسیون سوسیال و پروگرس ۱۹۶۷ و نیز در مقایسه با ترجمه انگلیسی مجموعه آثار او چاپ مسکو ۱۹۶۸ صفحات ۳۹۶ - ۳۸۷، به فارسی ترجمه و بهروز فرهیخته آنها را ویرایش کرده است.

#### مقدمه مترجم و ویراستار

اصلاح طلبان جنبش کارگری نه تنها در شرایط تسلط بی چون و چرای حاکمیت بورژوازی یا ارتجاع پیشاسرمایداری، بلکه حتی در شرایط انقلابی، یعنی شرائطی که دیگر نه طبقات حاکم قادر به حکومت کردن به شیوه سابقند و نه توده ها حاکمیت آنها و تحمل اوضاع را می پذیرند، این باور را در توده ها ایجاد میکنند که راه مسالمت، راه صبر و انتظار بی پایان و صدقه طلبی از طبقات حاکم و دولت، تنها راه پیروزی در مبارزه است. آنها به جای همفکری و شرکت در بسیج نیرویی متشکل و متمرکز برای درهم شکستن نهادها و ابزارهای سلطه طبقات استثمارگر و استقرار نهادهایی که در جریان مبارزه انقلابی از سوی توده ها شکل گرفته اند، می کوشند با ایجاد تغییراتی نهادها و ابزارهای از کار افتاده سلطه سیاسی طبقات دارا را بازسازی و برای اعمال سلطه مجدد به حرکت در آورند.

یک نمونه تاریخی بسیارگویا در این مورد شیوه برخورد حزب سوسیال دموکرات آلمان به انقلاب ۱۹۱۸ این کشور است. در این زمان به خاطر تشدید بیسابقه تضادهای درونی سرمایه داری، رشد

اعتراض توده ای و مخالفت با جنگ امپریالیستی، شکست آلمان در جنگ، گسترش فقر و سیه روزی، افزایش فشار امپریالیستهای فرانسه، انگلیس و آمریکا بر آلمان، پیروزی پرولتاریای روسیه در ۱۹۱۷، و شکل گیری شوراهای کارگران، سربازان و دهقانان در برخی مناطق آلمان، زمینه درهم شکستن ماشین دولتی یعنی سلطنت، ماشین نظامی، اداری و پارلمانی فرسوده و ارتجاعی، فراهم شده بود. بحران انقلابی و درماندگی کامل طبقات حاکم باعث شد حکومت را در سینی نقره به ابرت، رهبر حزب سوسیال دمکرات آلمان، تقدیم کنند. او، در حالی که ویلهلم قیصر آلمان به هلند می گریخت، حاضر به پذیرش حکومت در چهارچوب قانون اساسی امپراتوری آلمان شد! نخستین اقدامات کابینه رفرمیست سوسیال دمکراتها حفظ ارتش، بوروکراسی حاکم و سازش و مذاکره با ژنرالها بود و در این زمینه از همکاری جناح به اصطلاح مستقل حزب، یعنی کائوتسکی و شرکاء او، نیز برخوردار بود. ابرت و شایدمان به کارگردانی نوسکه برای فرصت یافتن ارتش در سرکوب انقلاب، به صلح خفت باری که مارشال فوش رئیس ستاد ارتش فرانسه می خواست بر آلمان تحمیل کند تن دادند. آنها و دیگر رهبران سوسیال دمکرات، به کمک همین ارتش امپریالیستی و دسته های مسلح ارتجاعی دیگر، شوراهای انقلابی برلن، مونیخ، هامبورگ و غیره را در خون غوطه ور ساختند. بدین ترتیب می بینیم رفرمیستها نه تنها تخم علف هرز ضد مبارزه جوئی را به طور گسترده می افشانند و در این راه دنباله روان بورژوازیند، بلکه در عمل به سرکوبگران انقلاب تبدیل می شوند.

اما اگر خواست اصلاحات (حتی در مبارزه دمکراتیک) بعنوان قدمهایی در مبارزه انقلابی طرح شود و حزب انقلابی کارگران با در نظر داشتن هدف نهائی خود، توده ها را در خواست اصلاحات، هدایت نماید، هرچه به شرایط اعتلاء انقلابی نزدیک تر شویم، با هر توفیقی که توده ها در مبارزه برای خواستی دمکراتیک بدست آورند، روحیه امید به مبارزه ای فراتر از گذشته در آنان بیدارتر می شود و امکان پیوستن شمار بیشتری از توده ها به صف مبارزان فعال انقلابی افزایش می یابد.

اگر پرتو انقلاب سیاسی پرولتاریا، یعنی هدف مقدم استقرار حکومت شورائی کارگران و زحمتکشان و اعمال دموکراسی

مستقیم توده‌ها به عنوان نور راهنما بر مبارزات دموکراتیک نتابد و این مبارزات تنها به اصلاح طلبی خلاصه شوند، راه اصلاحات به راه تأخیر بی پایان در به ثمر رسیدن یک مرحله مشخص از مبارزه طبقاتی یا یک مبارزه مشخص اجتماعی مبدل می‌شود. اما نفی هرگونه اصلاح و هرگونه مبارزه دموکراتیک، که ناشی از رد مراحل گذار، نفی دموکراسی و بالاتر از آنها نفی انقلاب سیاسی پرولتاریا است، با توهم به اینکه بدون هرگونه مرحله گذار، بدون هرگونه دموکراسی و بدون انقلاب سیاسی، مستقیماً می‌توان به هدف نهائی یعنی به پیروزی انقلاب اجتماعی رسید، چیزی جز آنارشیزم نیست؛ آنارشیزمی که با انکار مبارزات روزانه، «جزئی» و مشخص به همان اندازه انحلال طلبانه است که اصلاح طلبی.

پس پیروزی در رفرمها علاوه بر آنکه بهبودی مشخص (هر چند حتی بسیار ناچیز) در شرائط زندگی توده‌ها ایجاد می‌کند، به ویژه از این جهت برای مارکسیستها اهمیت دارد که می‌تواند در خدمت توسعه و تکامل مبارزه طبقاتی و انقلابی کارگران و زحمتکشان بکار گرفته شود و متقابلاً در پرتو آنها «پربارتر و دور بُردتر» گردد.

اما حتی شکست در به دست آوردن خواستهای اصلاحی، کاملاً منفی نیست. اگر علل شکست به درستی تجزیه و تحلیل شوند، حداقل دانشی تجربی برای پیروزی های بعدی فراهم می‌گردد. در همان حال اگر این تجزیه و تحلیل‌ها با کار تبلیغی و توضیحی همراه باشند، از یکسو ماهیت سرمایه داران و دولت را حتی برای عقب مانده ترین توده‌ها روشن می‌کند، و از سوی دیگر به کارگران در امر سازماندهی و پیشبرد مبارزات آینده خود یاری خواهد رساند. بدینسان تجربه شکست، تمرین و درسی برای مبارزات آینده خواهد بود.

مقاله «ماکسیسم و رفرمیسم» لنین، با مرزبندی دقیقی که هم با رفرمیسم و هم با آنارشیزم دارد موضع مارکسیستی را در باره رفرم به دقت توضیح می‌دهد: ناپایدار بودن رفرم، ناکافی بودن آن، امکان فریب طبقه کارگر از طریق آن، استفاده بورژوازی از

آن برای تداوم سلطه خود و جاودانه کردن بردگی مزدی و غیره. او در همان حال تأکید می‌کند که مارکسیستها باید مبارزه برای رفرم را هم برای بدست آوردن خواسته‌ها و هم برای استفاده آن در توسعه و تکامل مبارزه طبقاتی مجاز شمارند؛ و این دومی از اولی مهم تر است، زیرا هم شرطی است برای حفظ دستاوردها و هم گامی است در جهت ارتقاء مبارزه طبقاتی. نکته مهم دیگری که او به روشنی توضیح می‌دهد این است که خواست رفرم به هیچ وجه با خواستهای انقلابی منافات ندارد و نیز نمی‌تواند جایگزین خواستهای انقلابی شود؛ و این بدان معناست که مارکسیستها هم برای رفرم مبارزه میکنند و هم برای ترویج و تبلیغ خواستهای انقلابی که از رفرم فراتر می‌روند.

این مقاله را لنین در سال ۱۹۱۳ نوشت و این در حالی بود که جنبش کارگری از سال ۱۹۱۲، دوباره چنان اوجی گرفته بود که او از «اعتلاء انقلابی»<sup>\*</sup> سخن میگفت: از افزایش تعداد اعتصابها و اعتصاب کنندگان، از افزایش تعداد تظاهرات و اعتراضات، و از نفوذ شعارهای انقلابی در خواستهای کارگران و جنبه تعرضی این خواستها و غیره. مسلماً در چنین شرایطی مارکسیستها باید فشرده تر و با تأکید بیشتر به تبلیغ و ترویج انقلابی بپردازند، رهبری انقلابی و رهبری خواستهای انقلابی باید جسورانه ترین و مهمترین نقش را در جنبش اجتماعی کارگران و سایر زحمتکشان ایفا کنند، اما حتی در این شرایط، باز هم از نظر کارگران و کمونیستها مبارزه برای رفرم منتفی نیست، باید انجام شود و در خدمت ارتقاء جنبش و تکامل مبارزه طبقاتی بکار آید. مبارزات انقلابی پرولتاریا در انقلابهای ۱۹۰۵ و فوریه ۱۹۱۷ روسیه و انقلاب ۱۹۱۸ آلمان و نیز مبارزات کارگران ایران در سالهای ۵۷-۱۳۵۶ نشان می‌دهند حتی در شرایط انقلابی باز هم کارگران رشته خواستهای را مطرح می‌کنند که ماهیت اصلاحی دارند. مبارزات اقتصادی کارگران در بسیاری از موارد اصلاحی اند یعنی در هم شکستن نظام سرمایه داری را هدف قرار نداده اند اما روشن است در شرایط انقلابی مبارزات اقتصادی کارگران همپا با مبارزات سیاسی رشد میکنند.<sup>\*\*</sup>

\* رجوع کنید به ترجمه فارسی «اعتلاء انقلابی» (۱۹۱۲) در منتخب

یکجلدی آثار لنین.

\*\* رجوع کنید به مقالات «اعتصاب اقتصادی و اعتصاب سیاسی» و «اعتلاء انقلابی» لنین.

تبلیغ و ترویج، مبارزه اقتصادی، اعتصابی و اعتراضی، مبارزه برای رفرفرم، مبارزه برای دموکراسی و خواسته‌های دموکراتیک و غیره در اشکال و شیوه‌ها و تشکلهای مختلف و به صورتهای گوناگون، علنی و مخفی انجام می‌شوند. لنین در مقاله « حزب غیر قانونی و فعالیت قانونی » توضیح می‌دهد که رهبری فعالیت قانونی و علنی حزب باید به دست هسته‌های غیرقانونی آن باشد. بدینسان حزب در مجموعه فعالیت‌های خود، هم فعالیت قانونی می‌کند و هم فعالیت غیرقانونی، هم کار انقلابی یعنی تبلیغ و ترویج انقلابی می‌کند و هم مبارزه برای اصلاحات. در برخی از این فعالیتها ممکن است نتوان همه شعارهای انقلابی را مطرح کرد، مثلاً اگر حزب در مجلس نمایندگانی داشته باشد، این نمایندگان نمی‌توانند در آنجا شعار سرنگونی بدهند، اما آنها می‌توانند و باید محکم‌ترین و گسترده‌ترین افشاگرها را به ضد طبقات حاکم و دولت انجام دهند و بدین ترتیب به بیداری و مبارزه جویی توده‌ها کمک کنند، یا مانع تصویب لوایح و قوانین ارتجاعی شوند.

در کشوری که اختناق و اشکالی از روبنای ارتجاعی پیشا سرمایداری در کنار ارتجاع سرمایه‌داری حاکم باشند یا پیروزی انقلاب دموکراتیک در آن به تأخیر افتاده باشد، حتی در شرایط غیر انقلابی، تنشهای اجتماعی می‌توانند وضعیت انفجارآمیزی در جامعه به وجود آورند که امکان تحول سریع مبارزه مخفی را به مبارزه انقلابی علنی، فراهم سازند. درک این حالت باید به آمادگی، تدارک و انعطاف لازم حزب انقلابی پرولتاریا منجر شود به طوری که بتواند در صورت لزوم سریعاً تغییر تاکتیک دهد و متناسب با این وضعیت انفجاری، مبارزه توده‌ها را ارتقاء بخشد؛ و در عین حال به عنوان حزب غیر قانونی با حفظ سازمان مخفی خود بتواند در شرایط فروکش مجدد مبارزه، همچنان به مبارزه طولانی مخفی سازمانیافته خود ادامه دهد.

از آنجا که براندازی و سرنگونی یک حکومت و انقلاب اعمال غیرقانونی می‌باشند یعنی هیچ قانون اساسی‌ای سرنگون کردن حکومت خود و انقلاب را تحمل نمی‌کند، ضروری است که حزب، با توجه به وضعیت توازن قوا بین نیروهای انقلابی و ارتجاعی، تلفیق درست فعالیت‌های مخفی، علنی، قانونی و غیر قانونی و تقسیم کار حساب شده بین سازمانهای مختلف حزبی، مجموعه خواسته‌ها و شعارهای خود را به پیش برد. در وضعیت

رکود جنبش، پیشبرد فعالیت انقلابی در شکل مخفی، و ترویج و تبلیغ خواسته‌های انقلابی، عمدتاً به عهده هسته‌های مخفی است؛ ولی در شرایط اعتلاء انقلابی، اهمیت فعالیت علنی (و نه تنها فعالیت قانونی) به مراتب افزایش می‌یابد به طوری که حتی خود توده‌ها (از جمله توده‌های وسیع غیرحزبی) به مبلغان خواسته‌های انقلابی تبدیل می‌شوند. فعالیت مداوم و طولانی مخفی، علنی و قانونی بذخواستهای انقلابی را، در زمان رکود، در بین توده‌ها می‌افشاند و این بذکره با پیش‌بینی درست حوادث اجتماعی و توضیح به موقع آنها در بین توده‌ها و مقابله با حوادثی که به ضد توده‌هاست در اعتماد توده‌ها به انقلابی‌گری حزب و توانایی او برای رهبری آنان ریشه می‌گسترده، در شرایط انقلابی شکوفا می‌گردد. از این رو بدیهی است که حزب باید در اتحادیه‌ها و دیگر تشکلهای زنان، محلات و غیره، برحسب امکان به صورت علنی، نیمه علنی یا مخفی فعال باشد، اما در همه شرایط نمی‌تواند تمام برنامه خود را در همه آنها تبلیغ کند و به پیش برد، اما قطعاً می‌تواند بخشی از آن را به موضوع تبلیغ در اینجا یا آنجا مبدل سازد.

پیکره اصلی حزب اساساً مشتمل بر هسته‌های انقلابی مخفی (هسته‌های غیر قانونی) است که مسلماً در درون کشور در بین طبقه کارگر فعالیت می‌کنند. در عین حال این سازمان بر بنیاد اصل تمرکز که توان مبارزه طبقه را به لحاظ مختلف چندین برابر بزرگ می‌کند، نیازمند فعالیت انقلابیان حرفه‌ای است. انقلابیانی که از میان هسته‌های غیر قانونی، شالوده سازمان مخفی حزب و تقسیم ضروری کار تشکیلاتی و انقلابی را برحسب وظایف پیش‌رو، به وجود می‌آورند. از میان این انقلابیان است که زمینه تشکیل ارگانه‌های به غایت مهمی همچون هیأت تحریریه و کمیته مرکزی و غیره برای رهبری حزب در مبارزه طبقاتی پرولتاریا فراهم می‌شود.

هر فعالیت علنی لزوماً فعالیتی قانونی نیست. مثلاً اعتصابات و تظاهرات فعالیت‌های علنی اند، اما اینها در بسیاری از موارد (مانند اعتصابات توده‌ای یا تظاهرات سیاسی و غیره) فعالیت‌های غیرقانونی می‌باشند. رفرمیستها با انکار تقسیم فعالیت علنی به مبارزه قانونی و غیر قانونی، این شکل دوم را نفی می‌کنند. آنها نه فقط شکل غیرقانونی مبارزه علنی را به نفع شکل قانونی مبارزه نفی، بلکه شکل قانونی مبارزه را جانشین محتوای غیرقانونی (=)

انقلابی) می نمایند؛ به عبارت دیگر تنها با روی آوردن به مبارزه قانونی، جوهر انقلابی را در فعالیت علنی منتفی می سازند. از این رو آنها خواهان انحلال هسته های غیرقانونی و بنابراین سازمان مخفی حزبند. طرح «تشکیلات خودگردان پرولتاریای سوسیالیست» یا پیشنهاد ایجاد «سازمان سیاسی قانونی پرولتاریا» بجای حزب غیر قانونی، و یا «گروه های مبتکر» غیر حزبی که از حزب مهم ترند!!، تقلیل گرایی انحلال طلبانه رفرمیستها به فعالیت قانونی است.

در عین حال لنین در مقاله «حزب غیر قانونی و فعالیت قانونی» اهمیت بسیار زیادی برای «تکیه گاههای قانونی» و «پوششهای قانونی» قائل است و آنها را محمل و حامل ایده های انقلابی هسته های غیرقانونی (= حزب انقلابی) به درون توده ها می داند و در شرایط معین این تکیه گاهها را عامل گسترش نه فقط ایده های حزب و افزایش نفوذ آن، بلکه توسعه سازمان و نفوذ مادی آن هم به حساب می آورد. این مقاله از دیدگاه توده ای شدن «یا توده گیر» شدن حزب نیز قابل تأمل و آموزنده است. «تکیه گاههایی» که لنین از آنها اسم میبرد، حلقه این توده گیر شدن می باشند. او در مقاله «اعتلاء انقلابی» نشان می دهد چگونه کارگران رزمنده - توده کارگر اعتصابی و تظاهر کننده - بعنوان هزاران مبلغ که اخگرهای انقلاب را به همه جا پرتاب می کنند، شعارهای انقلابی را به درون بخشهای دیگر توده ها می برند.

او در همین اثر یکی از وجوه و وسایل اعتلاء انقلابی را اعتصاب انقلابی توده ای می داند. او می نویسد: «پرولتاریا ... توده ها را به اعتصاب انقلابی می کشاند، همان اعتصابی که سیاست و اقتصاد را به طور لاینفکی با هم مربوط می کند و عقب مانده ترین قشرها را در نتیجه موفقیت مبارزه در راه بهبود فوری زندگی کارگران به سوی خود جلب می نماید. و در عین حال هم مردم را علیه سلطنت تزاری برمیانگیزد»<sup>\*</sup>، او در ادامه می گوید: «در کشور ما اعتصابات مصرانه توده ای ارتباط لاینفکی با قیام مسلحانه دارد» و شرط اساسی قیام پیروزمندانه را پشتیبانی دهقانان دموکرات از طبقه کارگر و شرکت فعال ارتش به نفع این قیام می داند.

\* رجوع کنید به «اعتلاء انقلابی» در منتخب یکجلدی ص ۳۴۳.

با توجه به تحلیل لنین از روند رشد مبارزه انقلابی (که رشد حزب با آن منطبق است) تا پیروزی انقلاب سیاسی پرولتاریا، و تجربه تاریخی انقلابهای پرولتری پیروزمند در جهان، شاید بتوان ابزارهای اصلی توده ای شدن حزب و به تبع آن مسئله هژمونی پرولتاریا را در پیش از انقلاب پرولتری چنین فرموله کرد:

۱ - ایجاد تکیه گاههای علنی (و از جمله قانونی) یا به عبارت دیگر ایجاد سازمانهای توده ای پرولتاریا که حزب انقلابی پرولتاریا (حزب غیر قانونی) با ایده های متین انقلابی، مبارزات مختلف آنها را رهبری می کند.

۲ - اعتصابات و تظاهرات توده ای کارگران و زحمتکشان.

۳ - مبارزه مسلحانه توده ای کارگران و زحمتکشان.

در هر حال، چه در شرایط رکود و چه در شرایط انقلابی حزب همواره باید به تبلیغ و ترویج انقلابی بپردازد و همراه با آن رهبری مبارزه برای اصلاحات و استفاده از آنها را برای پیشبرد و ارتقاء مبارزه طبقاتی به عهده گیرد. مجموعه فعالیتهای تبلیغی و ترویجی حزب باید چنان باشد که قطعاً تمامی برنامه عمل انقلابی اش را در جامعه منعکس کند. اما این به معنی تبلیغ، ترویج و پیشبرد تمام برنامه در هر عمل جداگانه نیست. در یک عمل جداگانه یا در یک فعالیت دموکراتیک، ممکن است فقط بخشی از خواستها و یا شعارها را بتوان تبلیغ و ترویج نمود. کاهش ساعات کار و افزایش حداقل دستمزد و یا ترکیب این دو خواست با هم از زمره رفرمهایی اند که مفید بودن آنها را تنها آنارشیستهای پرودونی نمی توانند درک کنند.

مهم این است که خواست رفرم و مبارزه برای آن، به رفرمیسم تبدیل نشود. یعنی مارکسیستها از آن برای ارتقاء مبارزه طبقاتی، به عقب راندن بیشتر بورژوازی، تشکل بیشتر و وحدت پرولتاریا استفاده کنند، نه اینکه اجازه دهند رفرم به عاملی برای افزایش نفوذ بورژوازی، تفرقه پرولتاریا، عقب زدن خواست انقلابی، و فاسد کردن کارگران تبدیل شود. خلاصه اینکه اگر نفی خواست و مبارزه برای رفرم از موضع آنارشیستی سرچشمه می گیرد، تبدیل مبارزه برای رفرم به رفرمیسم، آن انحراف اساسی ای است که

مارکسیستها نباید حتی لحظه ای از آن غافل شوند و در مبارزه به ضد آن کوتاهی کنند.

بهمن ۱۳۷۹، سهراب شباهنگ و بهروز فرهیخته

## مارکسیسم و رفرمیسم

مارکسیستها، برخلاف آنارشئیستها، مبارزه برای اصلاحات، یعنی اقداماتی را که بدون انهدام قدرت طبقه حاکم وضعیّت زحمتکشان را بهبود بخشند به رسمیت می شناسند. اما در همان حال با رفرمیستها، که اهداف و فعالیتهای طبقه کارگر را بطور مستقیم یا غیر مستقیم به کسب اصلاحات محدود می کنند، به قاطعانه ترین مبارزه دست می زنند. رفرمیسم فریب بورژوائی کارگران است، که به رغم بهبودهایی در اینجا یا آنجا، تا زمانی که سلطه سرمایه وجود دارد همچنان برده مزدی باقی خواهند ماند.

بورژوازی لیبرال با یک دست اصلاحات می کند و همواره با دست دیگر، آنها را پس می گیرد، به هیچ مبدل می سازد و از آنها برای به بردگی کشیدن کارگران، تفرقه افکندن در میان آنان و جاودانه کردن بردگی مزدی بهره می جوید. به این دلیل، رفرمیسم، حتی اگر صادقانه باشد، به سلاحی مبدل می گردد که بورژوازی با آن، کارگران را فاسد و ضعیف می کند. تجربیات همه کشورها نشان می دهند کارگرانی که به رفرمیستها اعتماد کنند همواره فریب می خورند.

برعکس، کارگرانی که تئوری مارکس را جذب کرده اند، یعنی اجتناب ناپذیری بردگی مزدی را تا هنگامی که سرمایه داری مسلط است، دریافته اند، با هیچگونه اصلاحات بورژوائی تحمیل نمی شوند. کارگران با درک اینکه هرچا سرمایه داری وجود دارد، اصلاحات نه می توانند دیرپا باشند و نه دوربرد، برای شرایط بهتر می رزمند و از اصلاحات برای تشدید مبارزه با بردگی مزدی استفاده می کنند. رفرمیستها می کوشند کارگران را به تفرقه بکشند، فریب دهند<sup>۱</sup>، و از طریق امتیازات کوچک، آنها را از مبارزه طبقاتی منحرف سازند. اما کارگرانی که به دروغین

بودن رفرمیسم پی برده اند از اصلاحات، برای تکامل و توسعه مبارزه طبقاتی استفاده می کنند.

هرچه نفوذ رفرمیستی در بین کارگران قوی تر باشد، طبقه کارگر ضعیف تر، وابستگی اش به بورژوازی بیشتر، و خنثی کردن اصلاحات با طفره و نیرنگهای مختلف، برای بورژوازی سهل تر خواهد بود. هر اندازه که جنبش طبقه کارگر مستقل تر، اهداف آن عمیق تر و وسیع تر، و از کوتاه بینی رفرمیستی آزاد تر باشد، حفظ اصلاحات<sup>۳</sup> و استفاده از آنها برای کارگران آسان تر خواهد بود.

رفرمیستها در همه کشورها وجود دارند زیرا بورژوازی در همه جا به دنبال آن است که به طریقی کارگران را فاسد کند و آنها را به بردگان خشنودی که هرگونه فکر رهائی از بردگی را کنار گذاشته اند، مبدل سازد. در روسیه، رفرمیستها، انحلال طلبانند که گذشته ما را نفی می کنند و میکوشند کارگران را با رویاهای حزبی علنی و قانونی به خواب برند. اخیراً<sup>۲</sup> سورنیا پراودا Severnaya Pravda انحلال طلبان سن پترزبورگ را مجبور ساخت تا در برابر اتهام رفرمیسم، از خود دفاع کنند. باید استدلالهای آنها را برای روشن ساختن یک مسئله فوق العاده مهم دقیقاً تحلیل کرد.

انحلال طلبان سن پترزبورگ می نویسند: ما رفرمیست نیستیم زیرا ما نگفته ایم رفرم همه چیز است و هدف نهائی هیچ؛ ما از حرکت به سمت هدف نهائی سخن گفته ایم، ما درباره پیشروی از طریق مبارزه برای اصلاحات در جهت تمامیت اهداف تعیین شده سخن گفته ایم.

ببینیم این دفاع [انحلال طلبان] تا چه حد با واقعیات انطباق دارد.

<sup>۳</sup> . به جای « حفظ اصلاحات » در ترجمه فرانسوی نوشته شده: « تحکیم اصلاحات ».

<sup>۱</sup> . به جای « دوربرد » در ترجمه فرانسوی نوشته شده: « جدی ».

<sup>۲</sup> . به جای « فریب دهند » در ترجمه فرانسوی نوشته شده: « با صدقه فریب دهند ».

واقعیت اول : سدوف انحلال طلب، با جمع‌بندی گفته‌های همه انحلال‌طلبان، نوشت : از «سه رُکن»<sup>۴</sup> مارکسیستها، دو تای آن برای تبلیغات مناسب نیست<sup>۵</sup>. سدوف، درخواست روز کار ۸ ساعته را که از نظر تئوریک به عنوان اصلاحات قابل تحقق است نگه داشت و آن چیزهایی را<sup>۶</sup> که از اصلاحات فراتر میروند حذف کرد یا پس زد. در نتیجه، سدوف مستقیماً به اپورتونیزم و پیروی از همان سیاستی که با فرمول «هدف نهائی هیچ» بیان می‌شود، سقوط کرد. هنگامی که «هدف نهائی» (حتی در رابطه با دموکراسی) از تبلیغات ما هرچه بیشتر کنار زده شود با رفرمیسم رویرو هستیم.

واقعیت دوم : کنفرانس علنی ماه اوت (سال گذشته) انحلال‌طلبان به جای آنکه خواستهای غیر رفرمیستی را در یک مورد خاص نزدیک کند، یعنی در قلب تبلیغات ما جای دهد، آنها را هرچه بیشتر به شیوه مشابهی دور ساخت.

واقعیت سوم : انحلال‌طلبان با نفی و بی اعتبار ساختن «گذشته» [حزب قدیمی و مشی آن] و گسستن از آن، خود را به رفرمیسم محدود می‌کنند. در وضعیت کنونی، ارتباط بین رفرمیسم و نفی «گذشته»، امری کاملاً آشکار است.

واقعیت چهارم: هنگامی که جنبش اقتصادی کارگران شعارهایی فراتر از رفرمیسم اتخاذ می‌کند، خشم، لعن و حملات انحلال‌طلبان را برمی‌انگیزد (و از آن به عنوان «دیوانگی»، «باد در هاون کوبیدن» و غیره یاد می‌کنند).

نتیجه چیست؟ انحلال‌طلبان در حرف، رفرمیسم را به عنوان یک اصل رد می‌کنند اما در عمل همواره بدان می‌چسبند. آنان از یک سو به ما اطمینان می‌دهند که اصلاحات از دیدگاه آنها همه چیز و همه هدف نیست، اما از سوی دیگر، هر زمان که مارکسیستها از رفرمیسم فراتر می‌روند، رفرمیستها به آنان حمله ور می‌شوند یا فریاد نفرت و اعتراض سر می‌دهند.

<sup>۴</sup> . منظور سه شعار جمهوری دموکراتیک، ۸ ساعت کار روزانه و ضبط همه زمینهای مالکان است که خواستهای حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه در جریان انقلاب ۱۹۰۵ و پس از آن تا ۱۹۱۷ بود. مترجم

<sup>۵</sup> . به جای «دو تای آن برای تبلیغات مناسب نیست» در ترجمه فرانسوی نوشته شده : «دو تای آن اکنون برای تبلیغات مناسب نیست».

اما تکامل اشکال مختلف جنبش طبقه کارگر نشان می‌دهد که مارکسیستها نه تنها در استفاده عملی از اصلاحات و مبارزه برای اصلاحات عقب نیستند، بلکه قطعاً<sup>۷</sup> در رأس این مبارزات قرار دارند. مثلاً به انتخابات دوما در سطح فراکسیون کارگری، به سخنرانیهای نمایندگان ما در بیرون و درون دوما، به سازماندهی مطبوعات کارگری، به استفاده از اصلاحات بیمه [کارگران]، به بزرگترین اتحادیه یعنی اتحادیه کارگران فلز و غیره نظری بیفکنید. در همه جا فعالان مارکسیست در زمینه فعالیت تبلیغی روزانه، سازماندهی، مبارزه برای اصلاحات و کاربرد آنها، از انحلال‌طلبان جلوترند.

مارکسیستها به گونه ای خستگی ناپذیر، بدون از دست دادن حتی یک «امکان» کسب اصلاحات و استفاده از آن، و بدون محکوم کردن، بلکه با حمایت همدردانه و دلسوزانه هر اقدامی که در زمینه ترویج، تبلیغ و مبارزه اقتصادی از رفرمیسم فراتر رود و غیره، امر فعالیت را به پیش می‌برند. از سوی دیگر انحلال‌طلبان از مارکسیسم بریده، با حملات خود به نفس وجود سازمان مارکسیستی، با تخریب انضباط مارکسیستی، و با پشتیبانی از رفرمیسم و سیاست کارگری لیبرالی، تنها به سازمان شکنی جنبش طبقه کارگر مشغولند.

افزون برآن، نباید فراموش کرد که در روسیه رفرمیسم در شکل ویژه ای هم بروز می‌کند و آن یکسان گرفتن شرائط بنیادی وضعیت سیاسی روسیه کنونی با وضعیت اروپای کنونی است. از دیدگاه یک لیبرال این یکسان گرفتن مشروع است، زیرا لیبرال براین باور است و آن را موعظه می‌کند که «خدا را شکر مشروطه ای داریم». لیبرال هنگامی که اصرار می‌ورزد پس از

<sup>۶</sup> . به جای «و آن چیزهایی را» در ترجمه فرانسوی نوشته شده : «و دقیقاً آن چیزهایی را».

<sup>۷</sup> . به جای «قطعاً» در ترجمه فرانسوی نوشته شده : «آشکارا».

۱۷ اکتبر<sup>۸</sup> هرقدمی از سوی دموکراسی، که از رفرمیسم فراتر رود، دیوانگی، جنایت و گناه است، تنها از بورژوازی دفاع می کند.

اما انحلال طلبان که پیوسته و به گونه ای سیستماتیک، « حزبی علنی» و مبارزه برای « حزبی قانونی» و غیره را به روسیه پیوند می زنند (البته روی کاغذ)، در عمل این دیدگاه های بورژوائی را به کار می بندند<sup>۹</sup>. به کلام دیگر، آنان نیز مانند لیبرالها، موعظه گر پیوند زدن مشروطیت [ قانونیت ] اروپائی به روسیه هستند، بی آنکه در نظر بگیرند چه راه ویژه ای در غرب به پذیرش این مشروطیت و تحکیم آن طی چندین نسل و گاه طی چند سده، منجر شد. لیبرالها و انحلال طلبان می خواهند همانگونه که در مَثَل آمده پوست را بی آنکه در آب فرو برند، بشویند. در اروپا، رفرمیسم در واقع به معنی ترک مارکسیسم و نشانیدن « سیاست اجتماعی » بورژوائی به جای آن است. در روسیه، رفرمیسم انحلال طلبان، علاوه بر آن، به معنای درهم شکستن سازمان مارکسیستی، ترک وظائف<sup>۱۰</sup> دموکراتیک طبقه کارگر و نشانیدن سیاست لیبرالی کارگری برجای آن است.

چاپ شده در پرواداترودا، سپتامبر ۱۹۱۳

## حزب غیر قانونی و فعالیت قانونی

مسئله حزب غیر قانونی و فعالیت قانونی سوسیال دموکراتهای روسیه یکی از مهم ترین مسائل مطرح برای این حزب است. این مسئله، حزب کارگری سوسیال دموکرات روسیه [ح. ک. س. د.

<sup>۸</sup> . پس از اعتصاب عمومی اکتبر ۱۹۰۵، تزار در ۱۷ اکتبر همان سال بیانیه ای مبنی بر وعده « آزادیهای مدنی، نقض ناپذیری حقیقی حقوق فرد، آزادی عقیده، بیان، حق انجمن و تشکل » صادر کرد. حزب طرفدار تزار بیسم « اکتبریستها »، این بیانیه را اساس فعالیت خود قرار داد. یادداشت مترجم<sup>۹</sup> . در ترجمه فرانسوی نوشته شده : « در عمل دقیقاً به ستایشگری این ایده بورژوائی مشغولند ».

<sup>۱۰</sup> . به جای « ترک وظائف » در ترجمه فرانسوی نوشته شده :

« رد وظائف ».

<sup>۱</sup> . کنفرانس سراسری ح. ک. س. د. در ۶ تا ۱۷ ژانویه ۱۹۱۲ برگزار شد. این کنفرانس مرکب از نمایندگان ۲۰ سازمان حزبی بود که از نقاط مختلف

را در تمام دوره پس از [انقلاب] ۱۹۰۵ به خود مشغول داشته و به مبارزات داخلی فوق العاده تَلخی دامن زده است.

اساساً در رابطه با این مسئله است که انحلال طلبان و مخالفان آنها در مقابل یکدیگر صف آرائی کرده اند، و اگر مبارزه تا به این حدّ حادث بوده بدین دلیل است که به این پرسش منجر می گردد که آیا حزب قدیمی غیر قانونی باید به حیات خود ادامه دهد یا نه ؟ کنفرانس ح. ک. س. د. در دسامبر ۱۹۰۸ برگزار شد قاطعانه جریان انحلال طلب را محکوم کرد و به روشنی تزه های حزب را در مورد سازمان حزب در یک قطعنامه ویژه مطرح ساخت: [طبق این قطعنامه] حزب متشکل است از هسته های غیر قانونی سوسیال دموکرات که باید با توسعه هرچه گسترده تر و پر شاخ و برگ تر شبکه ای از انجمنهای کارگری قانونی مختلف، « تکیه گاههایی به منظور فعالیت در بین توده ها » برای خود ایجاد کنند.

تصمیمات نشست کمیته مرکزی در ژانویه ۱۹۰۸ و کنفرانس روسیه در ژانویه ۱۹۱۲ این تزه را مورد تأیید قرار دادند. از این رو، این تزه از دقت، روشنی، و پایداری تمام برخوردارند و هیچ چیز بهتر از آخرین دفترهای رفیق پلخانف ( شماره ۱۶ - آوریل ۱۹۱۲) این دقت و این ثبات را به نمایش نمیگذارد. می دانیم پلخانف درباره معنی کنفرانس ژانویه [۱۹۱۲] موضعی بی طرفانه گرفت، و با ایستادن بر سر این موضع بی طرفانه، تزه های حزب را کاملاً تأیید کرده است. پلخانف در دفترهای خود اعلام می دارد غیر ممکن است به اصطلاح « گروه های مبتکر » را، که خود را از سازمان حزبی جدا ساخته، آن را ترک کرده، و یا در کنار آن خود را متشکل ساخته اند، آری، غیر ممکن است این گروهها را، بدون تصمیمی از جانب کنگره یا کنفرانسی از سوی

روسیه و خارج، در آن شرکت کرده بودند. کنفرانس قطعنامه هایی درباره ضرورت تحکیم حزب غیر قانونی، تشکیل یک کمیته مرکزی عملی، وضعیت روسیه، مبارزه با قحطی، درباره انحلال طلبی، وظائف حزب، اهداف شرکت در انتخابات دوما، اشکال سازمانی حزب، سازمان حزب در خارج، حمله حکومت روسیه به ایران، درباره انقلاب چین، درباره سیاست حکومت تزاری در فنلاند و پیام تیریکی به حزب سوسیال دموکرات آلمان صادر کرد. در این گردهمایی از همه گرایشهای مخالف با انحلال طلبی دعوت شد که در حزب متحد شوند. آن بخش از منشویکها که حزب غیر قانونی را نمی پذیرفتند، به تصمیم کنفرانس از حزب اخراج شدند. یادداشت مترجم



هسته های غیر قانونی، جزء سازمان حزبی به حساب آورد. پلخانف می نویسد مجاز دانستن « گروه های مبتکر» به اینکه خود آنها درباره تعلق حزبی شان تصمیم بگیرند به معنی آنارشیسم در زمینه اصول، و حمایت از جریان انحلال طلبی و مشروع دانستن آن در عمل است.

پس از چنین توضیحی از جانب آدم بی طرفی مثل پلخانف، گمان می رفت این مسئله که چندین بار بی هیچ ابهامی مورد داوری قرار گرفته، به طور قطعی حل شده باشد. اما قطعنامه آخرین کنفرانس انحلال طلبان و تلاشهای تازه آنان برای مخدوش کردن آن چیزی که حل و فصل شده، و تاریک ساختن آن چیزی که روشن گشته، ما را وادار می کند دوباره به این مسئله برگردیم.

این کنفرانس [انحلال طلبان] درباره حزب غیر قانونی و فعالیت غیر قانونی، یعنی یکی از مهم ترین مسائل، به رغم انکار انحلال طلبی در گفتار از سوی نوسکی گولوس *golos Nevsky* (شماره ۹) (که همراه با شدید ترین دشمنانها به مخالفان انحلال طلبی است)، قطعنامه ای تصویب کرده که آشکارترین دلیل را بر خصلت سراسر انحلال طلبانه آن ارائه داده است.

از این رو بر ما لازم است این قطعنامه را به تفصیل مورد تحلیل قرار دهیم.

## I

عنوان قطعنامه انحلال طلبان چنین است: «شکلهای سازماندهی ایجاد حزب». در واقع از نخستین ماده قطعنامه متوجه می شویم که سخن نه درباره «شکلهای» ساختمان بلکه درباره نوع حزبی است (حزب قدیمی یا حزبی جدید؟) که باید «ساخته» شود. ماده اول چنین است:

پس از بحث درباره شکلها و روشهایی که باید برای ساختمان حزب به کار گرفته شوند، کنفرانس به نتیجه زیر رسید:

« ۱) تحول سوسیال دموکراسی به سازمان خودگردان پرولتاریای سوسیال دموکرات تنها هنگامی قابل تحقق است که این سازمان

۲. ترجمه ماده اول از برگردان انگلیسی: « تحول حزب سوسیال دموکرات به سازمان خودگردان پرولتاریای سوسیالیست تنها هنگامی انجام پذیر است که

در پروسه ای که بر شرکت دادن توده های کارگر در همه تظاهرات علنی زندگی اجتماعی و اقتصادی گرایش داشته باشد، ساخته شود»<sup>۲</sup>

می بینیم که این قطعنامه از نخستین کلمات خود درباره ساختن حزب به نحوی قاطع و بی چون و چرا از ضرورت تحول سوسیال دموکراسی سخن می گوید. کمترین چیزی که در این باره میتوان گفت اظهار تعجب است. زیرا اگر درست است که همه اعضا حزب حق دارند آن را « متحول » سازند، به همان اندازه درست است که بپذیریم پس از چهار سال، بحث درباره این است بدانیم آیا باید حزب قدیمی حفظ شود یا نه. همه این را می دانند و معلوم نیست چگونه می توان آن را ندانست؟

قطعنامه مصوب حزب در دسامبر ۱۹۰۸ به روشن ترین وجهی انحلال طلبان را که می خواهند حزبی تازه « جانشین » حزب قدیمی کنند، محکوم می سازد. در ماه آوریل ۱۹۱۲ پلخانف بدون ابهام از مدافعان « گروه های مبتکر» که در نظر داشتند کنفرانس انحلال طلبان را برگزار کنند (و برگزار کردند) پرسید « آیا حزب قدیمی ما وجود دارد یا نه؟ » (ص ۸ دفترهای سوسیال دموکرات شماره ۱۶، آوریل ۱۹۱۲).

نمی توان از این سؤال گریخت. این سؤال با چهار سال مبارزه، طرح شده و تمام وخامت آن چیزی را که « بحران » حزب نامیده می شود، مشخص می کند.

همچنین هنگامی که به این سؤال پاسخ داده می شود که « تحول سوسیال دموکراسی ... تنها هنگامی...»، واضح است منظور به هیچ رو پاسخ دادن نیست بلکه طفره رفتی بی معنی است.

فقط اعضا حزب قدیم می توانند در باره تحول حزب سخن گویند. آقایان! شما با طفره رفتن از این سؤال که آیا حزب قدیم وجود دارد یا نه، و صادر کردن دستور فوری (در کنفرانسی متشکل از « گروه های مبتکر» غیر حزبی) در این باره که « تحول ضروری است»، فقط تعلق کامل خود را به انحلال طلبی تأیید می کنید. و این امر هنگامی کاملاً آشکار می شود که قطعنامه شما (

این سازمان در روند شرکت دادن کارگران در فعالیتهای اجتماعی و سیاسی علنی در همه تظاهرات آن، شکل گیرد.»

پس از یک رشته عبارات مطمئن بی معنی درباره « سازمان خودگردان پرولتاریای سوسیال دموکرات » به این نتیجه می رسد که « تحول تنها هنگامی قابل تحقق است که سازمان سوسیال دموکرات در پروسه ای که بر شرکت دادن توده های کارگر (اجازه دهید بر روی این عبارت پردازی مسخره، پر ادعا و احمقانه مکت نکنیم) در **زندگی سیاسی و اجتماعی علنی** گرایش داشته باشد، ساخته شود.»

معنی این چیست؟ آیا منظور نویسندگان این قطعنامه شگفت آور از « شرکت توده ها در زندگی سیاسی و اجتماعی علنی » و غیره، اعتصابات و تظاهرات است؟ منطق حکم می کند که منظور این باشد. اما اگر چنین باشد قطعنامه چیز ابلهانه پیش پا افتاده ای خواهد بود، زیرا هرکس می داند که « سازمان » حتی هنگامی که اعتصاب و تظاهرات وجود ندارد « ساخته » می شود. آقایان خردمند! سازمان همواره وجود دارد، در حالی که توده ها گاهگاهی به طور علنی وارد عمل می شوند.

اما منظور آقایان انحلال طلب از «زندگی سیاسی و اجتماعی علنی» (لطفاً به سبک لیبرال - بوروکراتیک اینها که گوئی روسکیه ویه دوموستی *Rousskié viédomosti* سی سال پیش است توجه کنید!) به هیچ رو اعتصاب و تظاهرات نیست بلکه شکلهای **قانونی** جنبش کارگری است. بسیار خوب. اما این مانع نمی شود قطعنامه، بلاهت نامه گردد، زیرا در کشور ما « تنها » در پروسه ای که به شرکت دادن توده ها در جنبش قانونی گرایش دارد نیست که سازمان ما « ساخته می شود » و ساخته شده است. برعکس، هرکس می داند که این سازمان در بسیاری جاها که **هیچ شکلی** از عمل قانونی وجود ندارد و مجاز نیست، حضور دارد.

می بینیم که ماده بنیادی قطعنامه (یعنی سازمان « تنها هنگامی... » ساخته می شود که...) صرفاً سردرگمی پیش پا افتاده ای است که دقیقاً هیچ ارزشی ندارد.

اما این سردرگمی محتوای انحلال طلبانه را به روشنی آشکار می سازد. تحول تنها در پروسه ای که به شرکت دادن توده ها در

۳. کلیتره (-e) kappatra : سخن بیهوده و بی معنی ( فرهنگ معین ).

۴. ترجمه ماده دوم از برگردان انگلیسی : « با توجه به تغییرات اوضاع اجتماعی و سیاسی نسبت به دوره قبل از انقلاب، سازمانهای غیر قانونی حزب

جنبش قانونی گرایش دارد امکان پذیر است: اینست معنی کلیتره ۳ بافیهای *gibberish, charabia* ماده اول قطعنامه، و اینها، صاف و ساده، تزه های انحلال طلبانه اند.

چهار سال است که انحلال طلبان منکر انحلال طلبی اند و برآنند که تحول تنها در پروسه ای که به شرکت دادن توده ها در جنبش قانونی گرایش دارد، ممکن است، و از پاسخ دادن به این سؤال که حزب ما از چه تشکیل شده و سرشت حزب قدیمی ما چیست میگریزند. آنها دقیقاً همانگونه از پاسخ دادن میگریزند که قانونگرایان باید بگریزند. آنها همان نغمه همیشگی را تکرار می کنند. در آوریل ۱۹۱۲ پلخانف می پرسد آیا حزب قدیمی ما وجود دارد یا نه و کنفرانس انحلال طلبان پاسخ می دهد « تحول **تنها هنگامی** امکان پذیر است که توده ها در جنبش قانونی شرکت کنند!»

این پاسخ قانونگرایانی است که از حزب کناره گرفته اند. دیروز قانونگرایان قوی بودند و مدام حزب را آزاری دادند، امروز شکست خورده اند و بدان حد تنزل یافته اند که برای دفاع از خود به سخن پردازی روی آورده اند.

## II

ماده دوم قطعنامه چنین می گوید :

« ۲) با توجه به تغییراتی که در شرایط اقتصادی و اجتماعی نسبت به دوره قبل از انقلاب رخ داده، سازمانهای غیر قانونی حزب که هم اکنون وجود دارند و سازمانهایی که در حال به وجود آمدن هستند باید خود را با شکلهای و روشهای جدید جنبش کارگری علنی انطباق دهند» ۴

در اینجا نیز با منطق عجیبی روبرو هستیم. زیرا چیزی که سرانجام از این واقعیت که شرایط اجتماعی **تغییر کرده** اند نتیجه می شود، اینست که باید شکلهای سازماندهی را **تغییر داد**، اما هیچ چیز در قطعنامه **جهت** این تغییر را تعیین نمی کند.

که هم اکنون وجود دارند و یا در حال ایجاد هستند باید خود را با شکلهای و روشهای جدید جنبش علنی طبقه کارگر انطباق دهند.»

اما چرا نویسندگان قطعنامه به «تغییرات سیاسی و اجتماعی» توسل می‌جویند؟ روشن است به این جهت که بتوانند دلیل و حجّت برای نتیجه‌گیری عملی خود، یعنی اینکه سازمان غیرقانونی باید خود را با جنبش قانونی انطباق دهد، بیاورند.

در دسر اینجاست که چنین نتیجه‌ای مطلقاً از مقدمه آنها به دست نمی‌آید و می‌توان به همین سیاق گفت که «با توجه به تغییراتی...» جنبش قانونی باید خود را با جنبش غیرقانونی انطباق دهد!

ببینیم این سردرگمی از کجا می‌آید؟

این سردرگمی از آنجا ناشی می‌شود که انحلال طلبان از گفتن حقیقت می‌ترسند و نیز از اینکه می‌کوشند در آن واحد روی دو صندلی بنشینند.

حقیقت اینست که ارزیابی آنها از «لحظه کنونی» (زیرا برای توضیح اینکه چگونه «شرایط اقتصادی و اجتماعی» تغییر یافته اند «باید از لحظه کنونی ارزیابی داشت») ارزیابی انحلال طلبانه (از نوع ارزیابی‌های لویتسکی، لارین، ای یژوف و غیره) است.

اما آنها می‌ترسند این ارزیابی را آشکارا اظهار کنند. چنان از آن می‌ترسند که کنفرانس حتی در صدد طرح این سؤال برنیامده و با کلمات پوشیده، در خفا، و به طور قاچاقی این ایده را توسعه داده که تغییرات معینی که «انطباق» سازمان غیرقانونی به جنبش قانونی را الزام آور می‌سازد رخ داده است.

همانگونه که مطبوعات سوسیال دموکرات در موارد متعددی نشان داده اند این تز به هیچ رو با تز حزب کادت تفاوتی ندارد. کادتها می‌پذیرند که «در مجموع حزب آنها مجبور است غیرقانونی بماند» (به ماده ۳ قطعنامه انحلال طلبان نگاه کنید) و به خاطر این واقعیت که شرایط عوض شده اند، حزب باید خود را با جنبش قانونی انطباق دهد. برای آنها این کافی است. آنها در واقع ممنوع بودن حزب خود را پدیده‌ای عارضی، «غیر طبیعی» و بازمانده

ای از گذشته می‌دانند، و از نظر آنها چیز اصلی و اساسی، فعالیت قانونی است. باید گفت که این تز به طور منطقی از ارزیابی «لحظه کنونی» که آقای گره دسکول Grédeskoul بیانگر آن است ناشی می‌شود که طبق آن روسیه نه به یک انقلاب بلکه به فعالیت قانونی نیاز دارد.

غیرقانونی بودن حزب کادت پدیده‌ای عارضی و استثنائی در سیستم عمومی «فعالیت قانونی» است، و از اینجا به طور منطقی نتیجه می‌شود که سازمان غیرقانونی باید «خود را با جنبش قانونی» انطباق دهد. این است شیوه کادتها.

حزب سوسیال دموکرات، نظری کاملاً متفاوت دارد. نتیجه بنیادی ارزیابی این حزب از لحظه کنونی اینست که انقلاب ضروری است و نزدیک می‌شود. شکلهای تکاملی ای که به انقلاب منجر می‌شوند، تغییر یافته اند، اما اهداف انقلاب تغییر نیافته اند. از این واقعیت ما چنین نتیجه می‌گیریم که اشکال سازماندهی باید تغییر یابند، که شکل «هسته» ها باید انعطاف بیشتری داشته باشد و اینکه تکامل این هسته ها در بیشتر اوقات نه به صورت مستقیم بلکه با واسطه سازمانهای «پیرامونی» قانونی صورت می‌گیرد و غیره. همه اینها بارها در قطعنامه های حزب تکرار شده اند.<sup>۶</sup>

اما آنهایی که از «انطباق» سازمان غیرقانونی با جنبش قانونی سخن می‌گویند، ایده ای مطلقاً غلط از این تغییر شکلهای سازمان غیرقانونی ارائه می‌دهند. مسئله اصلاً این نیست! [یعنی مسئله اصلاً انطباق سازمان غیرقانونی با جنبش قانونی نیست]. سازمانهای قانونی تکیه گاههایی هستند که امکان می‌دهند ایده های هسته های غیرقانونی به درون توده ها نفوذ کنند. این بدان معنی است که ما شکل تأثیرگذاری خود را تغییر می‌دهیم به این منظور که به این تأثیرگذاری جهتی غیرقانونی بدهیم.<sup>۷</sup>

<sup>۶</sup> در ترجمه انگلیسی: «اما این تغییر در شکلهای سازمان غیرقانونی به هیچ رو در فرمول «انطباق» با جنبش قانونی مستتر نیست. این فرمول کاملاً چیز دیگری می‌گوید! سازمانهای قانونی تکیه گاههایی برای ترویج ایده های هسته های غیرقانونی در بین توده ها هستند. به کلام دیگر ما شکل تأثیرگذاری خود را تغییر می‌دهیم تا ادامه تأثیرگذاری در خط غیرقانونی را تضمین کنیم.»

<sup>۵</sup> در ترجمه انگلیسی: «شرایط اجتماعی و سیاسی».

<sup>۶</sup> در ترجمه انگلیسی: «... و اینکه توسعه آنها در بیشتر اوقات نه از طریق گسترش خود هسته ها، بلکه بواسطه توسعه سازمانهای «پیرامونی» قانونی آنها صورت می‌گیرد ...»

### III

برویم به سراغ ماده ۳:

«۳) حزب سوسیال دموکرات، درحالی که در مجموع سازمان خود مجبور به غیرقانونی ماندن است، باید از همین امروز بکوشد بخشهایی از فعالیت خود را به طور علنی تحقق بخشد و به این منظور نهادهای مناسب را ایجاد کند»<sup>۱۱</sup>

ما قبلاً نشان دادیم که این ماده، از سطر اول تا آخر آن، تصویری مطلقاً دقیق از حزب کادت است. کلمه «سوسیال دموکراسی» در اینجا، جایی ندارد.

حزب کادت در واقع مجبور است «در مجموع خود» غیرقانونی بماند و اعضاء آن فعالانه می کوشند «از همین امروز» (که خدا را شکر مشروطه ای داریم) بخشی از فعالیتهای خود را علناً تحقق بخشند.

فرض بنیادی ای که به طور تلویحی در همه سطرهای قطعنامه انحلال طلبان خود را نشان می دهد اینست که «فعالیت قانونی» اگر نه تنها فعالیت ممکن، دست کم مهم ترین، پایدارترین و اصلی ترین فعالیت است.

این است تز سیاست کارگری لیبرالی که از بنیاد غلط است.

آن چیزی که غیرقانونی است نه تنها حزب سوسیال دموکرات «در مجموع آن» بلکه همه هسته های آن، و مهم تر از همه، تمامی محتوای فعالیت اوست که انقلاب را ترویج و آماده می کند. به همین دلیل است که علنی ترین فعالیت یک هسته سوسیال

می بینیم آن چیزی که خود را با جنبش قانونی انطباق می دهد، شکل سازمان است اما تا آنجا که به محتوای کار حزب مربوط می شود، این فعالیت قانونی است که خود را با ایده های غیرقانونی انطباق می دهد. (به طور گذرا بگوئیم که همه مبارزه «منشویسم انقلابی» به ضد انحلال طلبان از اینجا نشأت می گیرد).<sup>۸</sup>

حال می توان درباره ژرف اندیشی انحلال طلبان داوری کرد، آنها مقدمه اول (یعنی آنچه را که مربوط به تغییر شکل فعالیت می شود) می پذیرند، اما دومی (یعنی آنچه را که به محتوا مربوط می گردد) فراموش می کنند!! آنها سفسطه های کادتی خود را با استدلال زیر درباره شکل های سازماندهی ای که باید برای ساختمان حزب به کار گرفته شود همراه می سازند:

«باید حزب را طوری ساخت تا بتوان با کشیدن توده ها به جنبش قانونی و انطباق دادن سازمان غیرقانونی ما با این جنبش، حزب را تحول بخشید»<sup>۹</sup>

مسئله ای که مطرح می شود اینست: آیا این راه حل با پاسخ حزب (ساختن حزب یعنی تکثیر هسته های غیرقانونی که تکیه گاه های قانونی پیرامون آنها فراگرفته اند) کوچکترین ربطی دارد؟

آیا این تلاش برای مشروعیت بخشیدن به راه خروجی برای انحلال طلبان نیست، چون تنها تزه های کادتی و سوسیالیستهای خلقی را تکرار می کند. پشخونوف Pechékhonov، سوسیالیست خلقی، هنگامی که می خواست «حزب قانونی» خود را در اوت ۱۹۰۶ بنیاد نهد، دقیقاً از همین ایده ها دفاع می کرد. (در این

باره نگاه کنید به روسکویه بوگاتستف Rosskoié Bogatstov

<sup>۸</sup> «ما باید حزب را از طریق تجدید سازمان آن با کشیدن توده ها به جنبش قانونی و انطباق سازمان غیرقانونی با این جنبش، بسازیم».

<sup>۱۰</sup> پرولتاری، هفته نامه غیرقانونی بلشویکی، ارگان کمیته مرکزی ح. ک. س. د. ر، به سردبیری لنین.

<sup>۱۱</sup> ترجمه انگلیسی این ماده چنین است: «حزب سوسیال دموکرات، حتی در وضعیت کنونی که تشکیلات آن به طور کلی مجبور به غیرقانونی ماندن است، باید بکوشد که بخشهای مختلفی از کار حزبی خود را به طور علنی انجام دهد و ارگانهای مناسبی به این منظور تأسیس کند.»

<sup>۸</sup> در ترجمه انگلیسی: «در زمینه شکل های سازمانی، [سازمان] غیرقانونی خود را با قانونی «انطباق می دهد» اما در زمینه محتوای کار حزبی ما، این فعالیت قانونی است که خود را با ایده های غیرقانونی «منطبق می سازد» (بطور گذرا بگوئیم که مبارزه «منشویسم انقلابی» با انحلال طلبان از اینجا نشأت می گیرد)».

<sup>۹</sup> در ترجمه انگلیسی: «آنها در بالای اثر خود که ملهم از فرزاندگی کادتی است استدلال زیر را درباره شکل های سازمانی ایجاد حزب قرار داده اند:

دموکرات، حتی اگر علنی ترین هسته باشد، را نمی توان « تحقق علنی فعالیت حزب » نامید.

#### IV

سرانجام به ماده آخر نگاه کنیم :

« ۴ ) از آنجا که سازمان سوسیال دموکرات به دلیل وضعیت غیر قانونی این امکان را ندارد بخشهای وسیعی از کارگران را که زیر نفوذ او هستند وارد صفوف خود کند، این سازمان باید با بخشهای فعال سیاسی پرولتاریا و از طریق آنها با توده ها پیوند یابد. برای این کار لازم است سازمانهای سیاسی مختلف قانونی و غیر قانونی با شکلهای کمابیش منعطف و پوششهای قانونی گوناگون تشکیل دهد (مانند کمیته های انتخاباتی سیاسی براساس قانون ۴ مارس، جمعیتهای شهرداری، انجمنهای مبارزه با گرانی و غیره). این سازمان همچنین باید عمل خود را با عمل سازمانهای کارگری غیرسیاسی هماهنگ سازد.»

در اینجا هم پشت استدلالهای درست در مورد «پوششهای قانونی»، تزهائی خود را پنهان می سازند که نه تنها قابل بحث و مشاجره، بلکه صریحاً انحلال طلبانه اند.

تشکیل سازمانهای سیاسی قانونی دقیقاً همان چیزی است که لویتسکی، ن. ر- کوف ترویج می کنند، یعنی دقیقاً همان قانونی کردن بخش بخش حزب.

اکنون بیش از یک سال است که ما با انحلال طلبان به زبان زیر سخن می گوئیم : حرف دیگر بس است، خوب، « جمعیتهای سیاسی قانونی » خود، « انجمنهای دفاع از منافع طبقه کارگر » و غیره خود را تشکیل دهید، عبارت پردازی بس است! عمل کنید!

اما نکته اینجاست که آنها نمی توانند عمل کنند زیرا در روسیه کنونی، تحقق اتوپیههای لیبرالی ناممکن است. تنها کاری که می توانند بکنند اینست که زیر این پوشش، از «گروههای مبتکر» خود دفاع نمایند، گروههایی که فعالیت زاینده آنها منحصر به

برای مثال دوره ۱۹۰۷ تا ۱۹۱۲ را در نظر بگیرید. در این دوره، علنی ترین هسته ح. ک. س. د. ر، گروه پارلمانی آن بود. تنها این گروه می توانست « علنی » تر از همه سازمانهای ما سخن بگوید. تنها این گروه، قانونی بود و این امکان را داشت که بطور قانونی در تعداد بسیاری از مسائل دخالت کند.

**اما نه همه مسائل!** بدینسان این گروه نمی توانست در باره بسیاری از جنبه های کار انجام شده از سوی حزب حرف بزند و می بایست درباره مسائل اصلی سکوت کند. می بینیم که حتی در مورد گروه سوسیال دموکرات در دوما، ماده ۳ قطعنامه انحلال طلبان قابل کاربرد نیست. درباره « سایر بخشهای » فعالیت حزب لازم نیست سخنی بگوئیم.

انحلال طلبان طرفدار حزبی قانونی و « علنی » هستند، اما امروز از گفتن صریح آن بیم دارند (کارگران آنها را مجبور به ترس می کنند، تروتسکی به آنها توصیه می کند که بترسند). از این رو آنها تصمیم گرفته اند همان تزهائی را کمی پوشیده بیان کنند. آنها چیزی درباره قانونی کردن حزب نمی گویند بلکه به ستایش از قانونی کردن آن به صورت بخش بخش اکتفا می ورزند.

در آوریل ۱۹۱۲، پلخانف (که موضع بی طرفانه او را می شناسیم) به انحلال طلبان اعلام کرد که «گروه های مبتکر» متشکل از قانون گرایان بریده از حزب، ضد حزبی اند. انحلال طلبان پاسخ می دهند این گروهها این امکان را فراهم می سازند که برخی بخشهای « فعالیت حزب » به طور علنی صورت پذیرند، و این گروهها « جنبش قانونی » ای را تشکیل می دهند که حزب غیر قانونی باید خود را با آن انطباق دهد، آنها آن « زندگی علنی » ای هستند که باید توده ها را در آن شرکت داد و این شرکت معیار و ضامن تحوّل « ضروری » حزب است.

اگر آنچه انحلال طلبان می گویند راست باشد، اگر درست باشد چنین تزهائی از سوی « ضد انحلال طلبانی » که تروتسکی آورده تأیید شده اند باید پرسید از کجا چنین ساده لوحانی را پیدا کرده اند؟

تشویق زبانی متقابل یکدیگر و نوشتن پیشنهادهایی برای «سازمانهای سیاسی قانونی» است.<sup>۱۲</sup>

هنگامی که قطعنامه رسماً اعلام می‌کند سازمانهای غیر قانونی باید با «قشرهای سیاسی فعال پرولتاریا و از طریق آنها با توده ها» پیوند برقرار سازند منظور در واقع دفاع از «گروههای مبتکر» خودشان است!! این دقیقاً بدان معنی است که «قشرهای فعال سیاسی»، بیرون از هسته ها هستند! آیا کوچکترین اختلافی بین این موضع گیری و عبارتهای معروفی که طبق آنها همه فعالان، «حزب ناتوان از انطباق با شرایط جدید» را ترک کرده و به «گروههای مبتکر» پیوسته اند وجود دارد؟

آنچه که ناشازاریا Nacha Zaria<sup>۱۳</sup> و دیه لو ژیزنی Jizni Diélo<sup>۱۴</sup> آشکارا با دشنام دادن به حزب غیرقانونی می‌گفتند تروتسکی و انحلال طلبان اخراجی از حزب محتاطانه به حساب خود می‌گذارند: آنها اعلام می‌دارند دقیقاً در بیرون از حزب محدود و غیرقانونی است که «فعالترین» عناصر یافت می‌شوند و باید با این عناصر پیوند برقرار کرد. ما، انحلال طلبان بریده از حزبیم که این عناصر فعال را تشکیل می‌دهیم و از طریق ماست که «حزب» باید با توده ها پیوند برقرار سازد.

در مورد این مسئله موضع حزب کاملاً دقیق است: برای رهبری مبارزه اقتصادی، هسته های سوسیال دموکرات باید با سندیکاها، با هسته های سوسیال دموکرات درون این سندیکاها، با برخی فعالان جنبش سندیکائی همکاری کنند. به همین طریق در مبارزه انتخاباتی دوما ضروری است که سندیکاها دوش به دوش حزب حرکت کنند. اینها روشن، دقیق، و قابل فهمند. انحلال طلبان به جای اینها ستایشگر «هماهنگی» مبهمی بین فعالیت حزبی به طور کلی با اتحادیه های «غیر سیاسی» یعنی غیر حزبی اند. پ. آکسلرود، تروتسکی را با ایده های انحلال طلبی تغذیه کرد. پس

<sup>۱۲</sup> . ترجمه انگلیسی این پاراگراف چنین است: «اما آنها نمی‌توانند این کار را بکنند زیرا تحقق اتوی لیبرالی در روسیه کنونی ناممکن است. تنها کاری که می‌تواند انجام دهند دفاع از «گروههای مبتکر» شان در این پوشش است، گروهانی که درگیر گفتگوی مفید و تشویق متقابل یکدیگر در زمینه پیشنهادها و ملاحظاتی درباره «سازمانهای سیاسی قانونی» هستند.»

از بدبیاریهی آکسلرود در ناشازاریا، تروتسکی به او توصیه نمود ایده های خود را در پشت پوششی از عبارات زیبا پنهان سازد.

این مشارکت هیچ کس را فریب نخواهد داد. کنفرانس انحلال طلبان به کارگران خواهد آموخت در معنای عبارات گل و گشاد دقت بیشتری بکنند. اما جدا از این «دانش» تلخ و غیر جالب، اما نسبتاً مفید در جامعه بورژوائی، هیچ چیز دیگری به کارگران نمی‌دهد.

ما ایده های سیاست کارگری لیبرالی را هنگامی که لویتسکی آنها را در لباس عادی خود عرضه می‌کرد به حد کافی بررسی کرده ایم تا به آسانی بتوانیم هنگامی که تروتسکی آنها را در ردای پر زرق و برق به جولان در می‌آورد بشناسیم.

ایده های حزب درباره سازمان غیر قانونی و فعالیت قانونی در مقایسه با این مسخره بازیهای ریاکارانه، قوت خود را بیشتر و بیشتر به نمایش می‌گذارند.

چاپ شده در نشریه سوسیال دموکرات شماره های ۲۸ و ۲۹،

نوامبر ۱۹۱۲

\*\*\*

<sup>۱۳</sup> . ناشازاریا (سپیده دم ما) ماهنامه قانونی انحلال طلبان منشویک که از ۱۹۱۰ تا ۱۹۱۴ در سن پترزبورگ انتشار یافت.

<sup>۱۴</sup> . دیه لو ژیزنی (آرمان زندگی) ماهنامه قانونی انحلال طلبان منشویک که از ژانویه تا اکتبر ۱۹۱۱ در سن پترزبورگ انتشار یافت. ۹ شماره از آن بیرون آمد.